

# روایت یک فروپاشی

بر مبنای پروژه تاریخ شفاهی هاروارد

**چرا پروژه تاریخ شفاهی هاوارد؟**

**به دنبال چه بودیم؟**

**نحوه انتخاب افراد چه بود؟**

# چه کسانی انتخاب شدند؟

- بهمن آبادیان
- ابوالحسن ابتهاج
- علی امینی
- محمد مهدی سمیعی
- جعفر شریف امامی
- عبدالمجید مجیدی
- غلامرضا مقدم
- محمد یگانه



## بهمن آبادیان

- دکترای اقتصاد از دانشگاه بمبئی (۱۳۳۴)
- عضو گروه برنامه ریزی سازمان برنامه (۱۳۳۷)
- رئیس اداره بررسی های اقتصادی بانک مرکزی (۱۳۴۴)
- معاون سازمان برنامه (۱۳۴۹)

# عوامل فروپاشی نظام پهلوی از نگاه بهمن آبادیان

• افزایش درآمدهای نفتی و بی انضباطی مالی

• غفلت از توسعه انسانی و تمرکز بر توسعه فیزیکی

# افزایش درآمدهای نفتی و بی انضباطی مالی

وقتی چند برابر شد نفت. از همان موقعها بود که البته مسائل مالی ایران با آن مواجه بود و من در نحوه ارزیابی و تغییر اینها خوب تا اندازه ای دست داشتم. یعنی از نظر اینکه خوب تا اندازه ای پیشنهادهائی میدادیم به هیئت عالی برنامه و اغلب البته این پیشنهادها رد میشد برای اینکه هیئت عالی برنامه هم خودش تصمیم نهائی را میتوانست بگیرد و اغلب اینها به شورای اقتصاد ارجاع میشد و در آنجا بود که خود اعلیحضرت مستقیماً تصمیم میگرفتند و بیشتر پیشنهادهائی که ما میدادیم به هیئت عالی برنامه آقای هویدا میبردند آنجا و بعدش میگفتند که تصویب نشد ...

مثلاً همان طرحهای ۲۵۰۰ ساله، بنظر من همین ها یک مقدار زیادی از منابع ایران را در جهت‌های غلط سوق داد. کشاورزی همانجور که خدمت تان عرض کردم طرحهای ۲۵۰۰ ساله، طرحهای ارتش که در چیزهای مختلف رخنه کرده بود، در ارتباطات بود، حتی کشاورزی مثلاً طرح نمیدانم کشاورزی که در رشت بود مثلاً ارتش داشت. این بود که بسیاری از اینها و حتی شرکتهای مختلف، بنگاههای مختلفی که مستقیماً عمل میکردند بدون اینکه مسئول باشند به سازمان برنامه یا مثل اینکه اغلب خوب تقریباً به اعلیحضرت گزارش میدادند. این بود که به هیچ وجه گرچه قسمت اعظم پولهایشان را از سازمان برنامه میگرفتند ولی مسئولیتی نداشتند و حساب و کتاب صحیحی هم نداشتند و فکر میکنم تمام اینها این مسائل اقتصادی که ایران با آن مواجه شد مخصوصاً بعد از ۱۹۷۳ برای همین چیزها بود

# افزایش درآمدهای نفتی و بی انضباطی مالی

- در ایران institution building بشود یعنی بیایند و تشکیلات صحیح و منظم دستگاههای مختلف بگذارند و بتدریج اینها پاشیده شد. البته این کاملاً روشن بود برای اینکه بعد از اینکه من برگشتم به بانک جهانی ، در سال ۱۹۷۳ برای یک مدت کوتاهی رفتم به ایران تا ببینم که اثرات همین ازدیاد درآمد چیست. من دیدم که اوضاع بسیار دگرگون است برای اینکه حتی کوچکترین [نقشی نداشتند] البته یک موقع هائی سعی میشد مثلاً سازمان برنامه و وزارت مثلاً اقتصاد یا بانک مرکزی یک افرادی داشته باشند که تحقیق کنند بررسی کنند ولی بعد از اینکه درآمدهای نفت رفت بالا تمام این مراکز، یعنی اصلاً اهمیتی برای اینها قائل نبودند برای اینکه خوب پول فراوان بود میخواستند پول خرج بشود بدون اینکه هیچ کنترلی روی پول بشود و یا حتی بررسی بشود که به چه نحوی از این پولها به طور صحیح استفاده بشود. بنابر این سازمان برنامه و بانک مرکزی و وزارت اقتصاد کم کم آن قوای تفکرشان را از دست دادند و من حقیقتاً از وضع بسیار نگران شدم بعد از اینکه درآمد نفت افزایش پیدا کرد. البته باز مجدداً ۱۹۷۸ قبل از اینکه انقلاب بشود من برای یک مدتی رفتم به ایران، سازمان برنامه آنموقع خواسته بود یعنی من بروم برای یک مدت دو سه ماه برنامه ی آینده شان را نگاه کنم. درست قبل از انقلاب اوائل ۱۹۷۸ بود یعنی سال ایرانی البته هنوز من تا مارچ آنجا بودم قبل از عید برگشتم یعنی در فوریه و مارچ من آنجا بودم. بله تا همان موقعی بود که یعنی در تبریز این چیزها پیش آمد و من همان مدت حقیقتاً وقتی مرور کردم تمام برنامه های مختلف را دیدم که اصلاً کنترل در دست هیچکس نبود یعنی حقیقتاً کنترل مالی، کنترل پولی تمام اینها از دست مقامات ایرانی خارج بود.

# ✓ افزایش درآمدهای نفتی و بی انضباطی مالی

با توجه به اینکه درآمد نفت ایران یک درآمد نفت بیست میلیارد دلاری در سال داشت و من حساب کردم خود این در عرض پنج سالی صدمیلیارد دلار یک برنامه ای بود که هندوستان یک کشوری که در حدود بیست برابر ایران جمعیت داشت یک چنین برنامه ای را نداشت. در حالی که ایران باز با توجه به یک برنامه بسیار بزرگ سازمان برنامه در حقیقتاً نزدیک ورشکستگی قرار گرفته بود و تمام این شرکتهای مختلف دولت که هفتاد هشتاد درصد منابع سازمان برنامه اینها به اینها داده میشد هیچ مسئولیتی نشان نمیدادند و هیچ حساب و کتاب صحیحی نداشتند و همان موقع هائی بود که بالاخره انقلاب شروع شد. به هر حال مسئولیت این را باید مقامات ایرانی بعهده بگیرند. حالا یک عده ای شان تحصیلکرده بودند تردیدی نیست میتوانستند بالاخره از یک چنین وضعی تا اندازه ای جلوگیری کنند. بهر حال این یک چیزی بود که یکسال قبل از انقلاب من مشاهده کردم و حقیقتاً وحشت کردم با توجه به اینکه با تمام منابع بسیار عظیمی که ایران در دست داشت نتوانست اینها را بصورت صحیح manage کند و وضع کشور را به جایی رسانده بود که بخش خصوصی اش کاملاً کنترل از دستش رفته بود با توجه به اینکه بانکها بطور غیرمعقولی به هر کسی وام میدادند هر کاری که میخواستند میکردند بخش دولتی هم سازمان برنامه، اصلاً مسئولیتی وجود نداشت. صحبت میکردیم با مخصوصاً با بخشهای مختلف مثلاً شهرسازی. صحبت ها از میلیاردها دلار میشد بدون اینکه بدانند که برای چه میخواهند این منابع را خرج کنند. یک حسی بود که حقیقتاً هیچکسی در کنترل نیست در ایران، درست یکسال قبل از انقلاب.



# ✓ غفلت از توسعه انسانی و تمرکز بر توسعه فیزیکی

- اینکه درآمد نفت مستقیماً عاید دولت میشد بنگاههای دولتی بسیار توسعه پیدا کرده بودند در ایران و این مهم بود که این موسسات خوب بالاخره بر اساس صحیحی تشکیلات داده بشود در آنها و تاکید بشود روی توسعه منابع انسانی و این را نکردند. نه تنها human resource بلکه مسائل accounting و مسئله اینکه procurement مخصوصاً خوب شما میدیدید حتی موقعی که مثلاً یک جنراتور میخواستند بخرند این را بهیچوجه بصورت competitive bidding نبود اینها میرفتند و معامله میکردند. یکیش را میدادند به انگلستان و یکیش را میدادند به GE در آمریکا یکیش را میدادند به شوروی. روی باز سیاسی یا نمیدانم حالا روی اینکه باز صحیح باشد بهیچوجه نبود یا اینکه انتخابات مهندس مشاور یا کنترتهائی که داده میشد برای civil works و غیره اینها هیچکدامشان برای یک چیز صحیحی نبود. البته سازمان برنامه تا اندازه ای بررسی میکرد ولی تصمیم نهائی با سازمان برنامه نبود. این بود که یک بلبشوئی بوجود آمد. البته نمیخواهم بگویم که ایران فقط این مسائل با آن مواجه بود کشورهای دیگر هم بودند ولی با توجه به اینکه درآمد نفت بسرعت افزایش پیدا کرد و اینها میخواستند این را خرج بکنند بهر نحوی که شد اصلاً کنترل از دست رفت. یعنی پول تنها کافی نیست برای توسعه اقتصادی، میبایست که بموازات افزایش درآمد، افزایش درآمدی که از خارج میاید مخصوصاً بصورت درآمد نفت خوب این خود کشور هم میبایستی توسعه تشکیلاتی بدهد از نظر نیروی انسانی، افراد ماهر تربیت بکند و غیره و تاکید روی این مسائل نبود. مسائل این بود که یک سد بزرگ ساخته بشود یا یک ذوب آهنی آماده بشود یک چیزهائی که چشم گیر باشد عملی بشود بدون اینکه یعنی تمدن بزرگ که آنموقع شاه مطرح میکرد میبایستی ایرانیان خودشان تمدن بزرگ یعنی بعنوان یک ایرانی از نظر culture و از نظر تمدن خود ایرانیها میبایستی تربیت میشدند در حالیکه اینها بیشتر بصورت physical assets بوجود آمد.



## ابوالحسن ابتهاج

- ورود به بانک شاهنشاهی در ۱۳۰۰
- ریاست بانک رهنی ۱۳۲۰
- ریاست بانک ملی ۱۳۲۲
- سفیر ایران در فرانسه ۱۳۳۰
- مدیرعامل سازمان برنامه ۱۳۳۵
- دستگیری و زندان ۱۳۴۰
- تاسیس بانک خصوصی ایرانیان ۱۳۴۲

# عوامل فروپاشی نظام پهلوی از نگاه ابوالحسن ابتهاج

- اتلاف منابع ملی در پروژه های سرمایه گذاری
- اختلاف با شاه بر سر عایدات نفت
- انتقادناپذیری شاه
- اشتباه در هزینه کرد عایدات نفتی و زوال سرمایه اجتماعی
- نظام انگیزشی فساد پرور در فرادستان
- استبداد پروری ایرانیان و سیاست های غلط توسعه
- استبداد شاه و متروکه شدن قانون اساسی
- فساد گسترده در فرادستان
- ضعف نظام تصمیم گیری و حکمرانی
- مبارزه با فساد دروغین
- خودکامگی شاه

# اتلاف منابع ملی در پروژه های سرمایه گذاری

- همان موقعی که بمن میگفتند شما دارید تند میروید تمام ایران بمن میگفتند که شما چی دارید میکنید؟ همش میگوئید مطالعه میکنید. من وسط این دو دسته گیر کرده بودم. شاه گرفته تا تمام وکلای مجلس تمامشان میگفتند این همش مطالعه آخه این آدم با این آدم هر وقت صحبت میکنند میگویند مطالعه. علاء بمن گفت آقا دولت من متزلزل شده. شروع کنید.
- آنموقعی که من بدبخت را میگفتند هیچ کاری نمیکنه جز مطالعه. او میگفتش که من دارم تند میرم. نه آن صحیح بود و نه این. من یک دانه پروژه را شروع نکردم مگر پس از مطالعه. بارها گفتم مثال میزدم برای این اشخاصی که میامدند انتقاد میکردند. در جلسات عمومی هم که خیلی خیلی بنظر مردم غریب می آمد دو مثال میزدم از کارهای رضاشاه. گفتم رضا شاه یک سد ساخت در کرخه. این کرخه الان مانیومننت این کار غلط هنوز هست. سد وقتی تمام شد آب خواستند بیاندازند پشتش دیدند نمی توانند این کار را بکنند. آب را که الان بیاندازند تمام آبی که هزارها سال مزارع را داره آبیاری میکنه خشک خواهد شد. نمی توانستند این کار را بکنند. گذاشتند همینطور مانده. دومی یک کارخانه قندسازی دایر کرد در شاهی. بعد متوجه شدند که در آنجا چغندر نمی توانند بعمل بیاورند. برچیدند بردند گذاشتند در اراک. گفتم من از این کارها نم کنم. من تا نفهمم برای چه کاری می خواهم نمی کنم. استدلال هم میکردم. میگفتم پول خرج کردن آنها مال کس دیگری باشد و مردم راضی کردن آدم باید خیلی احمق باشه نکنه من چرا نمی کنم؟ برای اینکه نمی خواهم نتیجه اش این باشه یک چیزی را بسازم بعد توش گیر بکنیم که چرا این را ساختیم. من الان کاری را که دارم میکنم میخواهم یک اشخاصی را بیاورم بنشینند مطالعه بکنند از لحاظ اقتصادی و از لحاظ فنی. پس از اینکه کارهای فنی اش را مطمئن شدم از لحاظ اقتصادی بینم این کارهائیکه داریم میکنیم کار صحیحی است یا نیست. اگر نیست نمی کنم. من قبل از اینکه این مطالعات من تمام شده چی را بکنم. خرج بکنیم؟ خرج چی بکنم. آخه خرج کجا بکنم هی اصرار دارید. شاه بمن بالاخره گفتش که اینجوری اسباب زحمت میشه. علاء بدبخت توی کابینه متزلزل است. خرج کنید. گفتم که یکنفر از همکارانتان پریروز توی یک جائی تو سفارت آمریکا بودیم ابراهیم کاشانی که با من کار میکرد وزیر تجارت بود. گفت آقای ابتهاج پنجاه درصد هم از این تلف میشه خرج کنید. گفتم مگر شما خرج میکنید؟ شما سالها با من کار کردید شما چطور همچین حرفی بمن می زنید. این را علاء و علی امینی وزیر دارائی بود و عبدالله انتظام که وزیر خارجه بود توی خانه اش در دربند نشستیم صحبت میکردیم. فشار آوردند که ما متزلزلیم یک کاری باید بکنید. گفتم یکی از همکارانتان گفت که پنجاه درصد. علی وزیر دارئی بود – امینی. گفتش نه پنجاه درصد زیاد است بیست و پنج درصد باشد. گفتم بخدا اگر پنج درصدش تلف بشود نمی کنم تا بفهمم والله بیائید پیدا بکنید یکنفر دیگر را بیاورید.

# اختلاف با شاه بر سر عایدات نفت

- علت رفتن من این بود که من از موقعی که در بانک ملی بودم با شاه تماس داشتم عقیده ام این بود که عایدات نفت باید منحصرأ خرج عمران بشود. یکشاهی اش نباید خرج دیگری بشود. سالها بود این حرف را میزدم از روز اول. یکروزی در ۱۹۴۹ شاه بمن گفتش که - من میرفتم برای جلسه بانک - گفتش که شما راجع به روابط ایران و آمریکا با آمریکائیهها صحبت بکنید. گفتم اعلیحضرت چشم میکنم. اما قبل از اینکه صحبت بکنم میل دارم که تمام این مطالبی را که من سالهاست بهتان عرض کردم الان دوباره تکرار میکنم که هیچ سوء تفاهم پیش نیاید. گفتم یکی یکی. باید پول نفت منحصرأ خرج برنامه عمرانی بشود. ایران احتیاج به ارتش ندارد که بیش از آنچه که برای امنیت داخلی لازم دارد. اگر دوستان غربی ما معتقدند که ارتش ایران باید مهمتر از این باشد باید تفاوتش را خودشان را بدهند نه اینکه ما از پول نفت بدهیم. موافقت کرد. یک پاکت بسیار ضخیمی رسید از علاء. خواندم آتش گرفتم. کسی که بمن توصیه میکرد که هیچکس مزاحمتان نشود یک چیزی برای من فرستاده - بمب اتمی.

- حکمت تلگرافی کرده به علاء شدید که خاطر خطیر ملوکانه رنجش پیدا کرده اند از اینکه آقای ابتهاج یک همچین اظهاراتی کرده و شما هم سکوت کردید و تأیید کردید. من نشستم فوراً یک شرحی به شاه نوشتم که الان آقای علاء یک همچین چیزی بمن اطلاع داد اعلیحضرت وقتی که بمن فرمودید که من بروم صحبت بکنم بهتان عرض کردم که من یکایک مطالبی را که میخواهم باهاشون صحبت بکنم بهتان عرض کردم. چطور شده آخه وزیر خارجه یک همچین مؤاخذه ای میکند. آخه این چطور؟ جوابی که بمن نداد. آمدم تهران دیدمش هیچی نگفت.

# انتقادناپذیری شاه

۱۵ خرداد که علم نخست وزیر بود، من که اطلاع نداشتم اما شنیدم که علاء یک عده از ایرانیها را، یک عده از اشخاصی که مصدر کار بودند دعوت کرد به منزلش عبدالله انتظام بود، سپهبد یزدان پناه بود، گویا شریف امامی بود و یک عده دیگری که این واقعه ایکه اتفاق افتاده این را نمیشود ندیده گرفت باید یک فکری کرد باید یک کاری کرد که مطالب را بعرض شاه رساند. این از راه دلسوزی برای شاه خواسته اینکار را بکنند. این را مستقیماً یکی از آنها رفته به شاه گفته ، شاه بمحض اینکه این را شنیده پیغام داده برای علاء که شما دیگر نیائید سرکارتان. از وزارت دربار او را منفصل کرد.

# اشتباه در هزینه کرد عایدات نفتی و زوال سرمایه اجتماعی

ایشان هم خوشش نمیآید از اینکه یک نفر ایرانی این مطلب را بگوید انتقاد بکند از این قضیه برای چه، برای اینکه بعقیده من این یک مریض گرانجر داشت میخواست که یک مقامی داشته باشد که بتواند بگوید من مالک الرقاب این قسمت دنیا هستم، من آن کسی هستم که کی و کی و کی و کی و کی پشت سر من هستند بمن اتکاء میکنند به وجود من احتیاج دارند. این چه ارزشی برای ایران دارد. آیا بهتر نبود تمام این پول نفت سالی ما بیست و سه میلیارد درآمد نفت مان رسیده بود. اگر سالی ده میلیارد ده سال خرج ایران کرده بودیم صد میلیارد بجای اینکه ده میلیارد اسلحه بخریم، من معتقدم که این اوضاع هیچوقت برای ایران پیش نمیآید. برای اینکه اگر از روی ایمان و امانت این پول خرج شده بود و ایرانی ها میدیدند بچشم خودشان که یک عده ای هستند دارند تلاش می کنند برای بهبود زندگیشان، یک کارهائی دارند میکنند که در آن دزدی و کثافت کاری نیست، یک کارهائی میکنند که به نفع همین طبقه پائین است، ممکن نبود اینها پشت سر یک آخوند راه بیافتند که قیام بکنند. اما وقتی که میدیدند تمام این کارها برای یک چیزهای شخصی دارد میشود، این قشون را مال خودش می دانست، پول نفت را برای خودش می دانست بارها من به گوش خودم شنیدم توی تلویزیون دیدم که می گفت: من، پول من نفت من عایدات من، این را اصلاً عایدات مردم نمیدانست. اگر اینکه میگویند درآمد ما رسید به ۲۳ میلیارد از نتیجه آن بود این را هم اشتباه میکنند. این یک چیزی بود یک عقیده ای بود که یک عده ای داشتند نشستند این انحصار بلوک را تشکیل دادند و همانقدر عربستان سعودی استفاده برد که ایران برد، عربستان بیشتر استفاده برد. کس دیگر هم اگر بود اینکار را میکرد اگر ایران این پول نفت را نداشت من معتقدم وضع افغانستان را می داشت.

اگر افغانستان این پول نفت را داشت مثل ایران میشد مثل عربستان میشد این پول نفت بود که این معجزه ها را کرد در ایران.

# ✓ نظام انگیزشی فساد پرور در فرادستان

آنچه که در ایران شد تشویق تمام صفات رذل و پست بود، همه بر علیه همدیگر جاسوسی بکنند همه نسبت به همدیگر حسود باشند همه نسبت به یکدیگر دروغ بگویند. اینها راه های ترقی و تشویق بود خب نتیجه اش چه شد؟ یک کبریت که روشن شد منفجر شد آن فضا برای اینکه ایمان نبود چیزی نبود که مردم به آن معتقد شده باشند. تمام آنها چیز ظاهری بود. بطوریکه کمتر کسی در ایران باور می کرد که یک آدمی میتواند مصدر شغلی باشد که استفاده مادی بکند و نکند و آدم درستی باشد. بیشتر مردم ایران معتقد بودند که چنین چیزی امکان پذیر نیست، که یک ایرانی میتواند روی پای خودش بایستد و متکی به قدرت خودش باشد. می گفتند حتماً یک قدرت خارجی هست. این عقیده ی عمومی شده بود در نتیجه همین ضعف مردم، ضعف مردم ایران، و این تمام این صفات را در اینمدت متاسفانه ما تشویق کردیم با همین سازمان ساواک وزرای مان عضو بودند سفراءمان عضو بودند وظیفه شان جاسوسی بود اگر نمی کردند نمیتوانستند بمانند. اینها تمام اینها چی میشود نتیجه اش این میشود که بمرور در نتیجه سی و چند سال یک جامعه فاسد یک افراد یک اشخاص افراد بی ایمان که معتقد بهیچ چیز نیستند.



# ✓ استبداد پروری ایرانیان و سیاست های غلط توسعه

چطور شد که اینطور شد؟ به عقیده من باز دو عامل مهم بود. یکی عدم مقاومت ایرانیها اخلاقاً در مقابل زور که یکنفر بخودش اجازه نمیداد که باین آدم نظر غیر موافقی بده. و وقتی که یک کسی در یک همچین محیطی سالها زندگی می کنه خیلی خیلی باید قوی الاراده که تحت تأثیر قرار نگیره. عامل دوم که مهمتر از شاید اولی باشه حمایت دو دولت قدرت بزرگ. که آنزمان جزو قدرت بزرگ در ایران در هر حال انگلستان قدرت بزرگ محسوب می شد. هم انگلیسیها هم آمریکائیها ازش حمایت می کردند. در هر کاری حمایت می کردند. بطوریکه دولت آمریکا کارت بلانش داده بود به شاه که شاه هرچی که اسلحه بخواهد بدون گفتگو بهش بدهند. این کارت بلانش را نیکسون داده بود به این آدم.

این کشورهایی که از نفت خلیج فارس استفاده می کنند باید سهیم باشند. شاه حق نداشت بیاید تمام این مخارج را تحمیل بکند به ملت ایران. آنوقت ملتی که عواقب تورم را احساس میکند - ملتی که ترقی خارق العاده یک عده قلیلی را می بینند که اینها از هیچ رسیدند - صاحب همه چیز شدند و خودش بدبخت و بیچاره - غالباً اتفاق میافتاد خودتان هم شاهد هستید. سیب زمینی پیدا نمیشد - پیاز پیدا نمیشد - تخم مرغ پیدا نمیشد - گوشت پیدا نمیشد به تواتر.... ایرانی که تمام این چیزها میبایست خودش عمل بیاره و صادر کننده اش باشه چرا؟ برای اینکه سیاست غلط داشتیم. کشاورزی ایران را گذاشتند اصلاً داغون شد با این بقول خودشان اصلاحات ارضی که پدر کشاورزی مملکت را درآورد. فقط و فقط این کار را من خیال میکنم شاه کرد برای پیدا کردن وجهه در غرب بخصوص در آمریکا. والا این کار از اول تا آخرش غلط بود. نه اینکه من دفاع بخواهم بکنم از مالک، خیر. مالکین ایران نمیبایست استحقاق این را نداشتند که مالک بمانند اما راه اصلاحش این نبود که بگیرند به زور بدهند به دست یک بدبختهایی که یکعده ای پولهایی را هم که گرفتند یا رفتند رادیو خریدند تلویزیون خریدند. یا رفتند عیاشی کردند یا رفتند سفر مکه یا بعضی هایشان رفتند اروپا. کوچکترین قسمتی از این پولها شاید به مصرف واقعی رسیده باشد. چرا غلط بود؟ برای اینکه توجه به اینکه این کار صحیح است یا نیست نبود توجه به اینست که این چه اثری در دنیای خارج خواهد گذاشت و آنوقت خارجیها هم خودشان را گول میزدند که ما الان یک جزیره ای داریم در این قسمت دنیا که هیچ چیزی نمی تواند این را متزلزل بکنه و بنابراین کارت بلانش دادند. ایشان هم که این را حس کرد که اینطور هست می تاخت - هرچی دلش می خواست میکرد و آن هائی که این مسئولیت اخلاقی را داشتند کوچکترین توجهی نداشتند. برای اینکه برای آنها ملت ایران - رفاه ملت ایران مطرح نبود. گور پدر ایرانی.

# استبداد شاه و متروکه شدن قانون اساسی

هرچه بر تملق ایرانیها افزوده شد و هرچه بر تقویت خارجیها افزوده شد - تقویت خارجیها از او - این امر به او مشتبه شد که من ایمان دارم که این آدم اواخر معتقد بود که یک قدرتی داره - این که میگفت من یک رسالتی دارم از طرف خدا که من تا کار من تمام نشه از بین نخواهم رفت - من خیال میکنم تا یک اندازه اش این اعتقادات خودش بود که واقعاً عقیده اش شده بود. روی این افکار خرافات و روی این وضعیتی که ما برایش فراهم کرده بودیم و دنیا برایش فراهم کرده بود که این خیال میکرد که یک قوه فوق بشری هست.

شنیدم یکی از اطرافیان - نزدیکانش گفته بود این الهام میگیرد از خدا برای اینکه ممکن نیست یک بشری بتواند در روز اینهمه تصمیمات بگیرد که یکیش غلط نباشد. خب این را بمن و دیگران میگفت برای اینکه به گوش او برسد. خب وقتی که بیست و چند سال این ۳۶ سال سر کار بود خب ۲۰ سالش با حکومت قدرت مطلق بود دیگه. یعنی قدرت مطلق بطوریکه قوانین را دیگه رعایت نمیکرد. قانون اساسی را رعایت نمی کرد.

گمان میکنم از موقع بعد از مصدق بود. قبل از اون گمان نمیکنم قانون... بر خلاف قانون اساسی رفتار میکرد. اما بعد یک چیزهایی که بر خلاف قانون اساسی . قانون اساسی یک جای صریحی داره که نباید در قوه قضائی مداخله کرد. این اصلاً دستور میداد ابلاغ بکنید به فلان که مردیکه تو باید همچین رائی بدهی .

**یکنفر در ایران یکوقت شنیده شد استعفا داده باشه که بگوید من - دستوری را که شاه داده نمی کنم. یکنفر برای نمونه بمن نشان بدهید دیگه.**

هر کاری که این آدم میگفت میکردند. من این کارهایی را که بمن دستور که میداد میگفتم اعلیحضرت نمی کنم - استعفا میدهم.

**[ مجلس از وقتی دیگه قدرتش را از دست داد ] که یک عده پوفیوز در آنجا انتخاب کردند. منصوب کردند.**

**[زمانیکه من در سازمان برنامه بودیم مجلس نسبتاً قدرتی داشت ] اما معذالک وقتی که یک شاه - شاه یک چیزی را میگفت همه شان اطاعت میکردند مگر اینکه خلافتش را اشاره بکنه. برای اینکه باز چرا برای اینکه میدانستند انتخاب شدن آنها هم باز مربوط به اینست که شاه موافق باشد یا نه. شاه اگر مخالف یکنفر بود انتخاب نمیشد.**

اگر شاه میخواست یکنفر انتخاب نشه دستور میداد ساواک مانع میشد حالا به چه نحو این کار را میکرد؟ نمیدانم اما میتوانستند مانع از انتخاب یکنفر بشوند. میتوانستند یکنفر را انتخاب بکنند اگر میخواستند یکنفر را انتخاب بکنند.

# فساد گسترده در فرادستان

شاه حسن نیت نداشت آقا. آخر این عبارتی است که یک شخصی بکار برده که حسن نیت نداشت درستکار به آن معنی که من میدانم نبوده به آدم دروغ میگفت بمن دروغ میگفت به خواهرهایش دروغ میگفت به وزرایش دروغ میگفت به دوستانش در داخل دروغ میگفت در خارج دروغ میگفت به دولتهای خارج دروغ میگفت. و خیال میکرد زرنگی در اینستکه اغفال است. آخر نمیشود که علی الابد که نمیشود اغفال کرد. عاقبتش هم همین شد دیگر همین شد که ننگین ترین سرنوشت یک پادشاه ایران در مدت هزارها سال یکدفعه نشد یک پادشاه ایران به این طرز ننگین از بین برود. پادشاه های پست ترسو نالایق خیلی داشتیم اما هیچکدامشان یک همچین بلائی سر ایران نیاوردند که این آورد، چرا؟ برای اینکه این حداکثر این چیزی را که او زرنگی میدانست سیاست دروغگوئی را دروئی را زرنگی میدانست این مطمئن بود که وضعش طوری تثبیت شده که هیچ قدرتی نمیتواند این را بردارد چرا؟ برای اینکه کی هستند چپ، راست امپریالیست بلشویک کمونیست چین ماچین شوروی روسهای اگر میتوانست حریف فیدل کاسترو نشد چطور شد نشد؟ نمیدانیم که چطور شد که نشد اینهم تعجب میکنید چطور شد که یک کاری نکرد که دعوتش بکنند که برود کوبا و فیدل کاسترو را دعوت بکند. یقین سعی کرد یقین دارم سعی کرد. شاید بهش گفتند مصلحت نیست شاید بهش گفتند که خوب نیست شما اینکار را بکنید. این آدم میخواهید توقع دارید که این آدم بیاید اصلاحات واقعی بکند. این آدم من بهش میگویم که وزیر تو دزد است، میگوید دزد؟ میگوید این جاسوس سفارت آمریکا و انگلیس است. بهش میگویم آخر شما که این را به من میفرمائید آخر چرا او را نگرهش داشتید؟ آنوقت مرا نگاه میکند تو صورت تو چشمم نگاه میکند هیچی نمیگوید. شما این را میخواهید برای من مدل قرار بدهید که چون این تصمیماتی را که این گرفت و نشد کس دیگر چطور میتواند بکند؟ من ایمان دارم که اگر یک اشخاص این روزگار یک همچین قدرتی به این آدم داد این آدم اگر حسن نیت داشت باور بکنید ایرانی را عوض میتوانست بکند طرز فکر ایرانی را عوض بکند.

# فساد گسترده در فرادستان

شاه یک آدمی بود معتقدانی نداشت بعقیده من نه معتقدات مذهبی داشت به عقیده من اصلاً آن موضوع ابوالفضل عباس و نمیدانم خواب دیدم اینها تمام اینها ساختگی بود به عقیده من معتقدات مذهبی نداشت. و اینطور وانمود میکرد نتیجه اش هم این بود و این انفجاری که من میگفتم که دارد پیش میآید روی همین مشاهداتی بود که میدیدم. میدیدم تمام این اساس روی یک پایه خراب فاسد قرار گرفته، فاسد فساد سر تا پا، یک عده اشخاص درستکار بودند در دستگاه این را من تصدیق میکنم دزد نبودند اما غلام بودند اطاعت میکردند اوامری که صادر میشد در راه نادرستی در راه مخالف مصالح ایران. یک روزی بمن اسماعیل شفاعی گفت که ،گفت خیلی محرمانه بمن گفت این را وزیر چه چیز ، آنوقت وزیر کشاورزی شده بود یا نمیدانم این بفرمائید دیگر وزیر کشاورزی که اعدامش کردند؟ روحانی.روحانی خیلی با من دوست بود .گفت آنوقت وزیر آب و برق بود گفت بمن گفتش که بمن دستور داده که این کنترات را باید قرارداد را بدهیم به انگلیسها.از انگلیسیها خریدیم اما ظاهرش درست کرده بودند یک مناقصه ای اینها.آخر این همینجور دهان به دهان میگردد آن محرمانه به شفاعی می گوید شفاعی بمن محرمانه میگوید من این را آنوقت بازگو نکردم اما همینطور که بمن گفته به یک عده دیگر میگوید به گوش همه میرسد ظرف ۲۵ سال - ۳۰ سال نتیجه این میشود که تمام افراد مردم ایران میدانند که اساس این دستگاه روی فساد است روی تزویر است روی دروغگوئی است ارتش شاهنشاهی تمام یک چیز است ظاهر است باطنش هیچی نیست.همین کاری که در کارهای اداری میکرد کشوری میکرد یقین دارم در ارتش هم بود و الا کسی ازهاری را میآورد. یک حیوانی مثل ازهاری را میآورد نخست وزیر بکند برای بحرانی ترین ایام ایران؟ مجسمه خریت و حماقت بود.

# ✓ فساد گسترده در فرادستان

کی وکیل میشد یک کسیکه یک وسیله ای داشت با دربار بیشتر اشخاصی که وسیله داشتند با دربار اینجا دیگر مجبورم بگویم جاکشی میکردند بوسیله این عمل ترقی میکردند باور کردنی نیست که عده ای که این عمل را Literally انجام میدادند برای شاه. هوشنگ دولو یکی از این نمونه ها، شما در هوشنگ دولوچی چی سراغ دارید؟ از انسانیت مردانگی نجابت وطن پرستی درستی که این را بیاورید نزدیکترین دوست خودتان بکنید. قاجاق تریاک کرد در اروپا گرفتار شد شاه با هواپیمای خودش این را برد از سوئیس به ایران این را شنیده بودید؟ آخر شمارا بخدا یک پادشاهی وقتی این کار را بکند. این وکیل مجلس نبود این یکی از متنفذترین افراد ایران بود هر کس گرفتاری داشت میرفت پیش این آقا میگفت یک تلفن بکنید به دربار نرخ داشت میگفت اینقدر باید پول بدهید. پول میگرفت برای اینکه تلفن بکند. پول میگرفت برای اینکه این را به یک نفر از اعضای دربار معرفی میکند پول گزاف میگرفت که این را یک کاری بکند که برود پیش شاه و کارش درست بشود. تمام ثروتی که امروز دارد که یکی از اشخاص متمول است از این راه جاکشی و نامردی و دزدی بدست آورد. شما انتظار دارید که آنوقت اشخاصی که معتقد به این طرز کار بودند اینها مملکت را اصلاح بکنند؟ غیر ممکن است باید یک افرادی این کار را بکنند که ایمان داشته باشند به این چیزها از هیچ چیز باک نداشته باشند. آنهاییکه توی مجلس میرفتند از کجا میرفتند؟ وسیله، بوسیله میبایست، بوسیله وسائل مختلف یکی بوسیله خواهرها برادرها برادرزاده ها. اینها عده شان که کم نبودند شرکت های خارجی که میآمدند اول کاری که میکردند میرفتند سراغ یکی از اینها که این را در هیئت مدیره شان جابدهند که بیمه بشوند. سیتی بانک که یکی از بزرگترین و مشهورترین بانکهای دنیا است و نمونه است پشت سر من نزدیک بود برود اینکار را بکند دیگر شریک بشود با بنیاد پهلوی، میدانست بنیاد پهلوی یک موسسه دزدی است میدانست که Foundation نیست به معنی حقیقی چرا اینکار را میکرد؟ برای اینکه دلش میخواست توسعه پیدا کند.

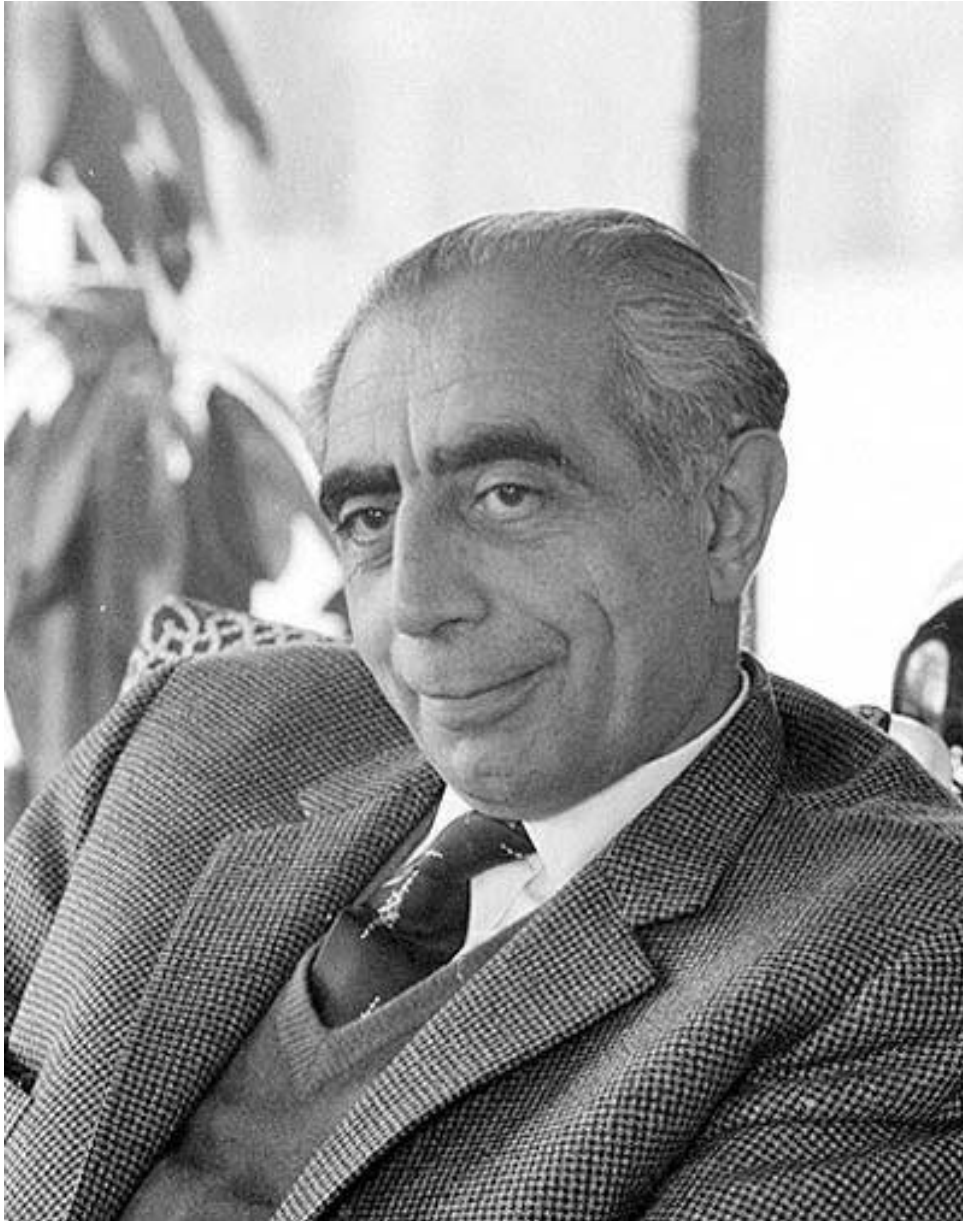
# ضعف نظام تصمیم گیری و حکمرانی

- بدبخت است آن رژیمی که اینکارها را میکند خیال میکند توی کاخی نشستند توی یک اطاقی نشستند تصمیمی گرفتند و خیال میکنند که این تصمیم اثر خواهد کرد بدون اینکه اجرا بشود نیت اجرایش را ندارند این قوانینی را که میگذرانند خب یک همچین حکومت فاسدی یک همچین حکومت احمقی بدیهی است که محکوم به فنا است من اطمینان داشتم که این منقرض خواهد شد روی دزدیهایش روی فسادش روی تصمیمات متناقضش روی بهم انداختن، دو بهم انداختن به یک وزیر یک چیزی میگفت آن یکی اینجور میگفت که اینها را بجان همدیگر بیاندازد. من که بیرون میآمدم یک چیزی حتم دارم که به دیگران میگفت که ابتهاج اینجور میگوید. ساواک رئیس دفتر مرا میخواهد میگوید باید گزارش بدهید شما دیگر یک همچین محیطی را که وقتیکه فراهم کردید توقع دارید که ایمان در افراد ملت تان ایجاد بکنید؟ محال است یک کسی میتواند ایجاد ایمان بکند که خودش مؤمن باشد عقیده داشته باشد به این چیزی که میگوید والا همین با گذراندن قانون مقرر فرمودیم که اینطور بشود مقرر فرمودیم که ایرانیها درستکار باشند. گفتم که شما که اعلام میدهید که من طرفدار درستکاری هستم و مبارزه میخواهید بکنید با نادرستی. این دزدها را پس چرا حمایت میکنید؟ آخر نکنید وقتی که اینکار را میکنید آن مرتیکه میگوید که شاه اعلام کرده امروز که برای او فرقی ندارد درستی و نادرستی تأثیر نمیکرد بهش ایمان نداشت معتقد نبود به این چیزها او معتقد بود که زرنگی در اینست که ادم دروغ بگوید همه را جلب را بکند. و خیال میکرد علی الابد میتواند این کار را بکند نتیجه اش این شد که هیچکس به او دیگر اطمینان نداشت نه فقط یک نفر دو نفر هیچکس.

# ✓ مبارزه با فساد دروغین

درد اساسی ایران این بود که مردم ایران احساس نکنند که اگر بخواهند در ایران ترقی بکنند در دستگاههای مملکتی باید درستکار باشند و با نادرستی مبارزه بشود و چندین دفعه شروع کردند مبارزه با فساد، مبارزه با فسادچی بود؟ یک مقدار هوچیگری در روزنامه بود و یک عده اشخاصی بدبختی را دراز کردند. فساد درست میشود؟ بخاطر دارید نمیدانم شما دیدید آن صحنه های ننگینی را که توی تلویزیون نشان میدادند معینیان رئیس این دستگاه بود وزراء را میآوردند آنجا می نشستند.

منقلب میشدم که شما اگر میخواهید اصلاح بکنید این مسخره بازی را این چیه؟ این یک سن درست کرده بودند سن احمقانه هیچکس را گول نمیزدند میآمدند آنجا از فلان شهر نمیدانم میخواندند گزارش، گزارش رسیده بود که این مثلاً یک جاروئی که خرید سر این جارو هم فلان تصمیم گرفته شد دستور داده شد که این مرتیکه را بردارند. پشت گوششان توی دربار شاهنشاهی پر از دزد بود تمام وسائل دزدی دلالی های بزرگ در خود دستگاه شاهنشاهی میشد یک نفر جرأت این را نداشت برود بخودش بگوید آقا اول خودت را درست کن پاک بکن اطراف خودت را و الا این مردم ایران را با این چیزها نمیشود گول زد.



# علی امینی

- دکترای اقتصاد و حقوق از پاریس
- وزیر اقتصاد ملی در کابینه منصور ۱۳۲۹
- وزیر اقتصاد ملی در کابینه مصدق ۱۳۲۹
- وزیر دارایی در کابینه زاهدی ۱۳۳۲
- نخست وزیر ایران ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱



# عوامل فروپاشی نظام پهلوی از نگاه علی امینی

- بی اعتقادی شاه به اصلاح ساختارها
- گسیختگی ساختاری و عدم شایسته سالاری
- خودکامی شاه و دخالت در امور اجرایی کشور

# بی اعتقادی شاه به اصلاح ساختارها

مثلاً همین آقای بنی احمد و اینها یک حزبی درست کرده بودند " اتحاد برای آزادی " یک برنامه ای نوشته بودند مقدمه ای داشت. اینرا برده بودند پهلوی شاه گفتند دکتر امینی هم دیده گفتم عجب گیری کردم. رفتم پهلوی شاه گفتم آقا من جزو حزب نیستم. این برنامه را دیدم بد هم نبود. ماده اولش این بود که انتقال قدرت. گفت انتقال؟ پس من چی. گفتم آقا شما که میگوید شاه مشروطه میخواهید بشید. شاه مطابق قانون اساسی قدرتی نداره. بنابر این این قدرت را باید واگذار کنیم به این مرحله انتقال تا این صورت پیدا کنه. گفتش... دیدم اصلاً بقول بازرگان راست نمیگه. یعنی الان گیر کرده. گفت بازرگان بمحض اینکه از گیر آمد بیرون همان میشود و دلیل بنده هم این بود که آقا این را همیشه صددرصد عوض کرد. باید یه جوری دور کرد تا ما از این بحران بگذریم ببینیم چه میشه ولی من میدونم درست شدنی نیست. خوب در تمام این مدت جز در همین اواخر مگه ایشون فقط در سلام میدیدیم هیچوقت صحبت - اون اولین بار بود. تاریخش را یادداشت کردم که با ایشون یک ساعت و نیم - دو ساعت صحبت کردم و تمام این گذشته ها را بایشون یادآوری کردم. بعله اولین ملاقات ما سه شنبه بیست و چهارم مهرماه بود ۱۳۵۷ با علیاحضرت که اول یکساعت با ایشون صحبت کردم.

خیلی صحبت شد بعد دیدم خیلی ناراحت شد و اینطور شد که من نخست وزیر هم که بودم فرصت نکردم که شما را ببینم. بعد ملاقات با شاه هم هشتم آبان ماه بود. بعد هم مهر و آبان ۲۴ و هشتم آبان ۵۷ که یک و ساعت خورده ای با ایشون صحبت کردم - تمام این گذشته ها را. همین طور نگاه میکرد. یک دانه را آکسیون تو چشمش ندیدم.

# ✓ گسست ساختاری و عدم شایسته سالاری

- خود مجلس شما فکر کنید - همان مجلس رضا شاهی رضاشاه بالاخره یک اصولی را رعایت می‌کرد. که پنج نفر می‌پرسید از استاندار که در فلان استان ببینید پنج نفری که مردم بشناسند. این را صورت بدید. تو این ها دو تا سه تا. بنابراین محلی بودند اگر هم آزاد میشد انتخاب می‌شدند حالا یا با پول یا با نفوذ فرقی نمی‌کنه - انتخاب می‌شدند. اما اخیراً فلان آدم مثلاً فرض بکنید از نمیدانم رشتی در تبریز آخه این اصلاً تناسب ندارد. یک اساسی است در خود تهران اصلاً مردم نمی‌شناسند کیه. خوب این میدونید وقتی بهم خورد یکدفعه بهم رفت همه جاش. یعنی در تمام سطوح بهم خورد. دادگستری که تا مدتی واقعاً کم و بیش مستقل بود آنهم شدند بالاخره قاطی نوکرها. این جور رأی بده آنجور رأی بده. تمام اصلاً آن شالوده کار بهم خورد. خوب از دستگاه سابق یک قانون استخدامی داشتیم که اگر ناقص بود ولی خوب یک اساسی داشت. دادگستری داشتیم که حدود قضات معین بودند مطابق همان قانون اساسی که داشتیم. خوب اینها همه اش رفت. یعنی شاه قوه مجریه - قوه قضاییه - قوه مقننه همه ریختند توهم - شدند یکی.

# خودکامی شاه و دخالت در امور اجرایی کشور

وقتی میگه معتقد به مشورت نیستم شما می‌خواهید چه کارش بکنید. میگه مشورت میکنم خلافتش را میکنم. هست دیگه... خوب وقتی کسی برداشتش این باشه که اصلاً به مشورت معتقد نیست خب این مشاور خصوصی غیرخصوصی فایده اش چیه. چون من واقعاً آنوقت این بعدها اظهار کرد که من مشورت میکنم خرابش میکنم آنوقت من نشنیده بودم واقعاً اینکه من شنیدم کلی مایوسم. خب کسی معتقد به مشورت نیست این یعنی چه. حالا شاه هم میگفتم آقا این دیریفینگ که میگند شما اینو باید در چهار سطر پنج سطر باید باشه. یک خروار را اینجا میذارید خب نمیتونید بخوانید. آنها که خلاصه را مینویسه آدم بیطرفی باید باشه. نه یه جوری بذاره که روش اوکی بذارید. خب این نبود. بمن میگه آقای دفتری آمدند بمن پیشنهاد کردند که یه کارخانه باطری میارند قیمت باتری مثلاً میشه پانزده زاریه همچی چیزی حالا فلانکس شده بیست و پنج زار. گفتم بنده می‌خوام از اعلیحضرت سوال بکنم که ایشون آمدند در ظرف مثلاً یک ساعت یا بیشتر من نمی‌دانم. توضیح دادند یک کارخانه را شما هم گفتید موافقم. خب اینو به یک کمیسیون فنی مراجعه نکردید که آنها ببینند این پیشنهاد آقای دفتری درسته یا غلطه. خب شما آمدید و همین را تصویب کردید؟ آخه این درسته؟ گفت والا گفتند. گفتم خب همین غلطه. بعد گفتم من الان تو نخست وزیری گزارشهایی دارم آقای اقبال بعرض رسید تصویب فرمودند. خب کی اونجا بوده که من بینم راست یا دروغه ضبط و صوت هم که نبوده.

یکی از مسائل این بود که کسی که آنجا میرزا بنویسی نبود که اقلماً. گفتم آقا بالاخره یه صورت مجلسی میخواد بعلاوه شما اظهار نظر ایشون آخه بدید یکی دیگه هم آنرا ببینه. من که آمدم اینجا شاید مغرض باشم یا نفهمیدم مطلب را - مطلب فنی بوده اینو شما من موافقم چی چی شما موافقید. یه مجرای دیگه هم باشه. اولاً شما بیخود دخالت در این امر میکنید حالا میکنید آخه لااقل این پخته بشه که اگر شما گفتید که ... بعد هم اینرا کتباً مینویسند نه اینکه بعرض رسید تصویب فرمودند. شاهدش کو؟ اصلاً این وقتی شما اصول را بهم میزنید ... اخیراً راجع به قند حالا شاه مملکت آخه شما تو کار قند و شکر چکار دارید. آقا بذارید بالاخره یک ... هیئتی بنشینه اینها حساب بکنند نه - نخست‌وزیر ابلاغ که اینجوره یا فلان آدم که رفته جای بنده بحث کرده شب مثلاً یک چیزی بعرض رساندند که اینجوریه. این اصلاً غلطه دیگه خب وقتی غلط شد این شخص غلط میره تا آخرش که همینجور رفت تا آخرش هم. نه مثلاً اینها بدبختی این بود که بیچاره اختیار از دستش در رفته بود. خب این با همه مشورت میکرد و بعد هم عمل نمیکرد.



## محمد مهدی سمیعی

• دکترای حسابداری از لندن

• ریاست بانک مرکزی ۱۳۵۰

• ریاست سازمان برنامه و بودجه ۱۳۴۷

• ریاست انجمن حسابداران خبره ۱۳۵۱

# عوامل فروپاشی نظام پهلوی از نگاه محمدمهدی سمیعی

- بی اختیاری دولت ها در برابر اراده شاه
- بی توجهی به نهادسازی و اصلاحات نهادی
- تناقضات رفتاری شاه
- دخالت شاه در امور جزئی

# ✓ بی اختیاری دولت ها در برابر اراده شاه

شاه به ما گفت خیال نکنید که شما اگر بخواهیم مثلاً یک کسی را نخست وزیر بکنیم به او میگوئیم که حتماً برو تو حزب. نه، اگر فردا لازم شد که یک کسی را دستش را از توی پیاده رو بگیریم بیاوریمش نخست وزیر بکنیم. میکنیم اینکار را. نخست وزیر کاری نمیتواند بکند حداکثرش اینست که یک جاده ای هست کم و بیش پهن حداکثرش اینست که از چپ جاده میتواند برود به راست جاده، از راست جاده برود به چپ جاده، از جاده هیچوقت نمیتواند خارج بشود."

عین چیز شاه یعنی تصویری که میداد، مثالی که میزد این بود که این جاده هست نخست وزیر کاری نمیتواند بکند حداکثرش اینست که از چپ جاده برود به راست جاده از راست جاده برود به چپ. "این از لحاظ ما اشکالی ندارد ولی خوب اگر شما دلتان نمیخواهد هیچ مانعی ندارد." بعد هم یک مقداری صحبت کردیم و پا شدیم و هاشمی نژاد هم ما را دوباره برد فرودگاه و همان شبانه هم دوباره برگشتم آمدم تهران.

# بی توجهی به نهادسازی و اصلاحات نهادی

هیچوقت نگذاشتند خداداد توی سازمان برنامه کارش را درست بکند کار خودش را بکند. صحبت سر institution-building بود دیگر. اگر که خوب این واقعاً میخواست اصلاً میشد در طی این ۹ سال همینطور یواش یواش بسازد. مثلاً رفتند "حزب ایران نوین" را به آن ترتیب ساختند، "حزب مردم" را نتوانستند تنها کسی که ممکن بود یک کاری بود عامری بود که بمحض اینکه یکخرده استقلال از خودش نشان داد دکش کرد. حتی کنی را شاه تحمل نمیکرد تو همین یادداشتهای من هست، کنی که دیگر نوکر خودشان بوده دیگر ولی اصلاً خودش اقرار میکند که با آقای علم اصلاً، چه میگویند، یک جان در دو بدنند. دیگر آنطوری با علم و نسبت به شاه اصلاً وفاداری limit نداشت در مورد کنی. حتی کنی را نمی توانستند تحمل بکند که مثلاً ایراد بگیرد به دولت چه میشد برسد دیگر عامری. آقای علم راست راستی حق داشت. من راست راستی نمیدانم چطور اگر من فرضاً این حزب را ساخته بودم یا یک scancal عجیب غریبی تو مملکت حتماً را میافتاد با این ترتیب. حالا اگر این مرامنامه را میدیدی. حالا، ولی این مسئله institution-building این همیشه از لحاظ این دو تا چیز میگویم آن سال ۴۲ و صحبت‌های با من تو ذهن شاه، ظاهراً بوده و لااقل در این مورد خاص فکرش بیشتر روی مسئله succession بود که در مملکت یک نهادهائی باشد، خیلی راجع به پسرش frank است و In fact , at a point, brutal میگوید علناً میگوید. میگوید، "من اصلاً نمیدانم که این واقعاً میتواند؟ دلش میخواهد؟ که این اصلاً سلطنت بکند یا نه؟ بنابراین ممکن است اصلاً آن شخصیت و آن اراده را نداشته باشد برای اینکار. بنابراین باید یک امکاناتی یک وسائلی یک سازمانهائی وجود داشته باشد در مملکت که succession بطور اتوماتیک و آرام انجام بگیرد. "میگوید،" در صورتیکه ما هم نباشیم که راهنمایی کنیم و نمیدانم هدایت بکنیم این کار باصطلاح جانشینی بدون دردسر انجام بشود."



# تناقضات رفتاری شاه

این مثلاً حزب رستاخیز باز هم هر کسی که این فکر را تو ذهنش انداخت نمیدانم ولی من حتی به به او پیشنهاد کردم گفتم عوض اینکه من بروم یک حزب تازه درست بکنم چرا نمیگذارید در داخل "حزب ایران نوین" یک گروهی خودش را متمایز بکند، بسازد خودش را، خودش را نشان بدهد که با اصطلاح اکثریت دستگاه "حزب ایران نوین" تفاوتی دارد. بعد یواش یواش آن را اجازه بدهید که خودش را ببرد از حزب ایران نوین بیاید بیرون انشعاب بکند. در ایران هم که انشعاب دفعه اولش نخواهد بود. انشعاب بکند اینطرف و حزب جدید شما را درست بکند. گفت، "نخیر، اینکار شدنی نیست و سیستم یک حزبی را هم من هرگز قبول نخواهم کرد برای اینکه یک حزبی بالاخره منجر میشود به دیکتاتوری." خودش میگوید این حرفی است که خودش زده و من حالا نمیدانم تو این یادداشت‌هایم هست یا نه ولی میدانم که این حرف را زده، چندین بار هم به من گفت نه یکدفعه نه دو دفعه. معذالک همین آدم دو سال بعدش رستاخیز را ساخت. رستاخیز را هم چطوری ساخت؟ رستاخیز را ساخت بطوریکه اولاً همه باید عضو بشوند هر کس هم نمیخواهد میتواند از مملکت برود یا خائن است یا بگذارد از مملکت برود، اصلاً سفید و سیاه بود. چطور میشود واقعاً یک شخصیتی یک آدمی in private وقتی که دلش را باز میکند برای آدم این حرفها را بزند آنطور عمل بکند. بعد in public وقتی که پای مملکت میاید وسط، اداره مملکت میاید وسط اینجور عمل بکند This is the dilemma باید روخودش هم اثر بگذارد، نیست؟ آدم فکر میکند که مثلاً خوب چطور شد که واقعاً شاه این سال آخر He was not able to resolve things. He was not able to make decisions. من به جرات میگویم این را.

## ✓ دخالت شاه در امور جزئی

[شاه می گفت] اینکار را بکنید و وقتی هم گفت اینکار را بکنید دیگر خوب مشکل بود که مثلاً نکنند دیگر. آنوقت مثلاً بنده بعضی وقتها راجع به یک مسائلی مثلاً سعی میکرد نظر خودش را تحمیل بکند که حقیقتاً اصلاً *in a sense* بچگانه. مثلاً سر ارتفاع سد، آخر من نمیدانم کی اگر آدم پیش بزرگترین متخصصین سدسازی دنیا هم بروید آخر این نمیتواند مثلاً بگوید بین صدو مثلاً نود و شش متر و صدو نود و نه متر ارتفاع مثلاً چه تأثیر عظیمی خواهد کرد و فلان و اینها. ولی مثلاً منصور روحانی وزیر آب و برق بود بنظرم دیگر، آره دیگر، سدسازی و اینها. سر ارتفاع نمیدانم کدام سد بود. سر سه متر ارتفاع سه متر شاه *overrule* کرد منصور روحانی را توی شورای اقتصاد، تو جلسه شورای اقتصاد.

حالا کی، چطور، چطوری شده بود که اینها مثلاً به او گفته بودند که باید ۱۹۹ متر باشد، حالا من رقم ها را راجع به آن چیز ندارم، نمیدانم من یک همچین بخاطر میاید حالا ۹۶، ۹۹ یا ۱۹۶، ۱۹۹ یک همچین چیزی، تفاوت سه متر اختلاف که *overrule* کرد روحانی را این مثلاً این. یک همچین کاراکتری بنظر من چطور میتوانست اینقدر بنشیند تماشا کند که همه چیز از دستش از لای انگشتانش در برود.



## جعفر شریف امامی

- مهندس راه آهن از آلمان ۱۳۱۸
- وزیر راه ۱۳۲۹
- وزیر صنایع و معادن از ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹
- نخست وزیر ایران ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰ و ۱۳۵۷
- ریاست مجلس سنا ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷

# عوامل فروپاشی نظام پهلوی از نگاه جعفر شریف امامی

• ناکارآمدی هیئت دولت و نظام اجرایی کشور

• بی انضباطی مالی

• تضعیف مجلس

• نحوه انتخاب نخست وزیر و هیئت وزیران

• دخالت شاه در امور اجرایی کشور

# ناکارآمدی هیئت دولت و نظام اجرایی کشور

رزم آراء حتی المقدور سعی میکرد که مطالب همه در هیئت مطرح بشود چون آنموقع خیلی به این مسئله اهمیت داده میشد که وزراء نظر بدهند و مشورت کنند. سپس تصویبنامه ها را امضاء بکنند مخالفند بنویسند مخالفیم، موافقیم و این پیش آمد که کرد خلاف رویه آنوقت بود ولی بعد از این شنیدم که مثلاً زمان هویدا خیلی از مسائل اصلاً مطرح نمیشد و بعد هم هر کسی کار خودش را در هیئت میکرد. این تصویبنامه ها دور میگشت و همین طور بحث نکرده و شاید نخوانده امضاء میکردند و از اینکارها میشد. اما در آنوقت مثلاً یک تصویب نامه ممکن بود دو ساعت مورد بحث قرار گیرد و رد بشود یا قبول بشود یا تغییر داده بشود. کار این اواخر به اینصورت رسیده بود که هیئت دولت اصلاً در جریان کارها نبودند. کار پست و تلگراف مربوط بخود وزیرش بود، کار وزیر دارائی همینطور مال خودش بود، اینها به کار هم زیاد دخالت نمیکردند. و این خودش یک کار بسیار خطرناک و خلاف قانون اساسی بود و حال اینکه در دولتهای قبل چه آنهایی را که من خودم اداره میکردم چه آنهایی که شرکت داشتم یعنی عضو بودم ما همه تصویبنامه هایمان را قانون که بجای خود تصویبنامه ها تمام بایستی که مورد بحث و بررسی قرار گیرد. ممکن بود دو نفر سه نفر مخالفت بکنند

# ناکارآمدی هیئت دولت و نظام اجرایی کشور

متأسفانه در ایران ما حزب به معنای واقعی نداشتیم و احزابی که عمل میکردند یک صورت ظاهری بیش نبودند و کسانی که به سمت نخست وزیری انتخاب میشدند اینها اغلب شان افرادی نبودند که قبلاً یک برنامه ی مطالعه شده و با یک گروه مشخصی تفاهم داشته باشند و بررسی هائی لازم کرده باشند وزرایشان معلوم باشد که چه هستند راست هستند سوسیالیست هستند دیکتاتورند چه جورند طرز فکرشان چیست. هیچ مقدماتی در بین نبود. خیلی پیش که دولتها برای چند ماه بیشتر نبودند و عمر آنها دو سه ماه بیشتر طول نمیکشیده که عوض میشدند و اینها تا میآمدند که برنامه شان را به تصویب برسانند و بودجه بیاورند عوض میشدند و یکی دیگر میآمد. اولین دولتی که یک قدری دوام آورد اقبال بود که چهارسال نخست وزیر بود. قبل از او کسانی که بودند یا وضعشان طوری بود که مواجه با یک سیاستهای حادی میشدند یا اینکه مورد پسند اعلیحضرت نبودند هیچوقت یک صمیمیتی فیما بین نبود که تقویت بشود. تا زمان اقبال نخست وزیران بهتر میتوانستند که وزرایشان را مستقلاً انتخاب بکنند. مثلاً زاهدی وزرایش را خود انتخاب کرد و بعرض رساند ولی بعد از او تردیدی نیست که نخست وزیر اسامی را که تهیه میکرد میبرد پیش اعلیحضرت میدیدند آنوقت کسانی را که اگر میل داشتند که عوض بشود تذکر میدادند که این مثلاً مناسب نیست یا بهتر نیست که فلان کس باشد یک جرح و تعدیلی خودشان میکردند آنوقت بعد تصویب که میشد اعلام میشد و بخارج گفته میشد. ولی این مطلب متأسفانه باقی بود که هیچکس با عده ای معین و مشخص و با برنامه ای روشن مشغول کار نمیتوانست بشود. مثلاً من خودم تا روز قبلش اصلاً خبر نداشتم که ممکن است نخست وزیر بشوم و در این صدهم نبودم چون من با هر دولتی که کار میکردم با همان نخست وزیر صمیمی بودم و کار میکردم دیگر بر علیه او اقدامی نمیکردم. از این لحاظ من اطلاع نداشتم که ممکن است نخست وزیر بشوم تا اینکه آمادگی داشته و پیش بینی هائی کرده باشم. بعد میگفتند ۲۴ ساعت شما بایستی که صورت وزرایتان را بدهید و اعلام بکنید. در یکی دو مورد هم من مجبور بودم که بعلت اهمیتی که این مطلب داشت پافشاری بکنم ولی در سایر موارد اشکالی نداشت که یک تغییری داده بشود بجای یکیشان دیگری باشد. اینست که به یک طرز اصولی هیئت دولتها تشکیل نمیشد تا مطالعات دقیق قبلی شده و برنامه های مشخصی باشد و لذا وقتیکه دولت تشکیل میشد تازه می نشستند و برنامه تهیه میکردند مثلاً کاری بود که من خودم دو مرتبه کردم، دولت که تشکیل میشد از هر وزیری میخواستم که راجع به وزارتخانه ی خودش بررسی بکند و یک برنامه بیاورد آنوقت این را هیئت دولت بررسی و جرح و تعدیل میکردیم و بصورت برنامه ی دولت درمیآمد.

# بی انضباطی مالی

میدانید اساساً وقتیکه هویدا آمد و دوام دولتش مدت زیادی شد. وزراء دیگر به هیچ چیز اعتناء نداشتند و سوار کارشان بودند و هر کاری دلشان میخواست در واقع میکردند. برای اینکه ماندگار بودند خودشان را ماندگار میدانستند در معرض اینکه دولتی مورد استیضاح قرار بگیرد، سئوالی بشود، کسی بپرسد چرا دیگر نبودند. این بود که شل گرفتند البته حجم کار هم خیلی زیاد شد. این مطلبی است خودش بودجه ها را وقتی نگاه کنید مثلاً در زمان رضاشاه بودجه مملکت شد ۱۰۰ میلیون تومان فقط ۱۰۰ میلیون تومان. آقای رئیس مجلس که آنوقت دادگر بود نطق غرائی کرد و بودجه را طلائى نامگذاری کرد بودجه طلائى که ۱۰۰ میلیون تومان بودجه مملکت شده است و حال آنکه بودجه ما در سال ۱۹۷۷-۸ رقم ۲۴۱۵ بلیون ریال بود معادل سی و چند بلیون دلار میشد. اواخر صحبت دلار بود و دیگر صحبت تومان و ریال در کار نبود ولی آنوقت ما برای استفاده از هر اعتبار جزئی باید محلس تأمین باشد و سخت مراعات مقررات مالی میشد. این اواخر اینقدر دست باز عمل میکردند و پول فراوان شده بود که دیگر کسی اگر یک میلیون کم یا زیاد میشد اصلاً اهمیتی قائل نبود. چنانکه موقعیکه قیمت نفت بالا رفت و چهار مقابل شد درآمد ما یک مرتبه مبالغ گزافی بالا رفت و شروع کردند به سفارشات فوق العاده و آنقدر سفارش داده بودند که ظرفیت خرمشهر اجازه نمیداد که آنچه را وارد میشود بپذیرد و بیش از یک میلیارد دلار فقط جریمه توقف زیاد کشتی ها را دادند یک میلیارد دلار یعنی در واقع به نرخ همان روز هم که حساب میکردیم هفت و نیم بلیون تومان میشد. در صورتیکه بودجه مملکت وقتی به صد میلیون تومان رسید اینهمه سروصدا کردند با یک ریال اضافه مالیات قند و شکر راه آهن سراسری ساخته شد.

## ✓ تضعیف مجلس

میدانید آنوقت برای اینکه یک وزیر انتخاب بشود شرایطی در کار بود. باید یک مرحله را طی بکند. من همانطوریکه برایتان توضیح دادم از پائین ترین مرحله پله پله بالا آمدم تا وزیر شدم. من رئیس اداره بودم مدیرکل شدم، معاون بودم بعد وزیر شدم. این اواخر از راه میرسیدند مردی از دانشگاه آمده دو روز سه روز بعدش وزیر بود. اصلاً اینحرفها در بین نبود. آنهم وزیری که یک دور اصلاً قانون اساسی را نخوانده بود. شما از وزرائیکه الان هم که گذشته سالهای سال ازشان پرسید ببینید هیچ اطلاعی از قانون اساسی دارند. همینطور از راه میرسیدند یکمرتبه میشدند وزیر. مسلماً اگر نظرسوء هم نبود اصلاً امکان اینکه درش فکر بکنند هم نداشتند بقوانین وارد نبودند. ولی ما که با گرفتاریهای مجلس مواجه بودیم. ایراداتی مجلس میگرفت و اقتداری داشت که در میکرد البته یک وقتی هم بود که زیاد مداخله میکردند و باید این را هم گفت که بودجه های دولت هیچوقت بیشتر از یک دوازدهم تصویب نمیشد. برای بودجه دولت بدبخت باید بیاید گدائی کند یک دوازدهم را تصویب میکردند تا باز ماه دیگر همش گرفتاری بود. و حال اینکه این اواخر بودجه را میاوردند چند روز مانده به آخر سال مثل آب در مجلس میگذرانند و سنا هم اگر میامد میگفتند که شما حق مشورت فقط دارید حق تصویب طبق قانون اساسی ندارید. میگذرانند و میبردند روش عمل میکردند دیگر تمام میشد و میرفت.



# ✓ تضعیف مجلس

آخر در شرایطی که خود ایشان میتوانند نظر بدهند که کی ها باشند کی ها نباشند آدم فکر میکرد که اقلأ آنهائی که خودشان گفتند اینها باشند اقلأ اینها اجازه داشته باشند که نظر بدهند؟

[منتقدین را] اصلاً راه نمیدادند به مجلس. یک خرده که میخواست که یک تکانی بخورد خفه اش میکردند. میرسیدند از آن وضعی که پیش آمده بود و میرسیدند برگردد بهمان صورت. همیشه هم میگفتند و متاسفانه یک مقدارش هم اطرافیان و طبع شخص خودشان موجب شد که این وضع پیش آمد والا من فکر میکنم که اگر اعلیحضرت این نکات را مراعات میکردند در تمام تاریخ ایران فرصتی بهتر از این که برای ایشان پیش آمد نبود. با اینهمه پول و اقتدار و امنیت و ارتباطات خارجی و غیره. ولی متاسفانه اینها همه اش در اثر یک خبط اساسی که متکی به غرور بود همه اش از بین رفت.

## ✓ تضعیف مجلس

یک روز بدون اینکه با من مذاکره بکنند مصاحبه کردند که ما تصمیم گرفته ایم که انتخابات را سریعتر انجام بدهیم و من دیگر جلوی عمل انجام شده قرار گرفته بودم و کاری نمیتوانستم بکنم. برای انتخابات نظر من این بود که بایستی که یک راه حلی پیدا بکنیم که هم نتیجه ی انتخابات طوری باشد که مردم بپسندند و خوب باشد و هم اعلیحضرت ناراحت نباشند. بدین منظور من به اعلیحضرت پیشنهادی کردم که از هر محلی که یک وکیل باید انتخاب بشود چند نفر در محل در نظر گرفته بشوند که اینها بین مردم زمینه داشته باشند و ممکن است که انتخابات بشوند به اینها بگوئیم که خودشان در محل بروند و مبارزه بکنند و کسیکه انتخاب میشود واقعاً به رأی مردم انتخاب شده باشد. بین آن چندتا. چون نگران بودند که مثلاً یک وقتی یک توده ای انتخاب بشود یا یک کسیکه نامناسب است انتخاب بشود. گفتم پنج تا شش نفر برای هر کرسی از کسانی که در محل هستند و اشکال ندارند خودشان با هم رقابت بکنند این موجب میشود که هم نابابی در مجلس نیاید و هم اینکه مردم با وکیلشان تماسی پیدا کنند و انتخاباتی به معنای واقعی انجام شود. البته نسبت به خیلی از جاها این روش را ما عمل کردیم ولی بعضی جاها را اعلیحضرت متأسفانه دستور میدادند به وزیر کشور که مثلاً فلان کس بشود فلان کس نشود و گرفتاری فراهم میشد ولی کاری هم نمیتوانستیم بکنیم.

# دخالت شاه در امور اجرائی کشور

من موقعی که نخست وزیر بودم هفته ای دو دفعه شرفیابی داشتم و مرتب بود. اما وزراء هیچکدام شرفیابی مرتب نداشتند و فقط موقعی که اگر اعلیحضرت راجع به مطلب خاصی توضیحاتی از خود وزیر میخواستند وزیر مربوط را احضار میکردند تا از او گزارش بخواهند یا اقدامی بکند. ولی تمام مسائل بوسیله نخست وزیر به عرض اعلیحضرت میرسید و اعلیحضرت هم امری داشتند به نخست وزیر میفرمودند که به وزراء ابلاغ بشود. ولی بعداً بتدریج مخصوصاً زمان هویدا این مطلب متداول شد که وزراء تک تک میرفتند و شرفیاب میشدند. و البته وزیر خارجه مستثنی بود، وزیر خارجه هر روز شرفیابی داشت و گزارشات سفراء و تلگرامات را میآورد برای اعلیحضرت و گزارشاتش را میخواند دستور لازم میگرفت و بعد میرفت طبق دستور اقدام میکرد. وزیر جنگ هم هفته ای دو دفعه شرفیابی داشت. آنوقت رئیس ستاد ارتش فرماندهان نیروی زمینی و هوائی و دریائی و ژاندارمری و سازمان امنیت و پلیس رؤسای ارکان ارتش هر کدام کم و بیش شرفیابی داشتند. همین اواخر پنجشنبه روز افسران بود که میرفتند و شرفیاب میشدند و اعلیحضرت به تمام کارهای آنها وارد بودند و مثل یک وزیر جنگ به تمام جزئیات کارها خودشان رسیدگی میکردند که البته کار صحیحی نبود و مقدار زیادی وقتشان را میگرفت ولی لازم میدانستند که خود ایشان اینکارها را بکنند.

# ✓ دخالت شاه در امور اجرائی کشور

آخر ملاحظه بکنید اعلیحضرت سی و چند سال سلطنت کردند. تجربه پیدا کردند افراد را میشناختند و با تجربه ی ممتدی که پیدا کردند خب به کارها آشنا شده بودند. ولی تردیدی نیست که در خیلی از مسائل ایشان نمیتوانستند صاحب نظر باشند. ولی خیلی اخیر کار بجائی رسیده بود که دیگر هیچکس را قبول نداشتند و نظر خودشان را صائب ترین نظر میدانستند. بدیهی است که روی تجربه زیادی که داشتند در خیلی از مسائل بهترین نظر را اتخاذ میکردند اما اینطور نبود که یک نفر به همه ی مسائل طوری تسلط داشته باشد که همه چیز را بهتر از همه بداند و معتقد زیاد به مشورت اینها دیگر نبودند. و اواخر اصلاً مشورت نمیکردند و کسی هم اگر به ایشان مشورت میداد اگر که آشنا هم نبود به اینکه به یک نحوه ای این مشورت را بیان بکند که قابل هضم و قابل قبولش باشد اصلاً ناراحت میشد و نمیپذیرفت. اینها خیلی اسباب تأسف و تعجب هم بود برای اینکه ایشان اینهمه کار میکرد و زحمت میکشیدند و خب بیشتر برای اینکه اطمینان حاصل بکنند که آنچه که خودشان میخواهند به همان صورتی که خواستند عمل شده. و حال آنکه یک قدری بیشتر اختیاریه اشخاصی که متصدی کار بودند میدادند آنوقت اگر خبطی میکردند از آنها بارخواست میکردند کنارشان میگذاشتند حل میشد. و بهمین دلیل هم کنترل صحیح شان روی کارها کم شد تقریباً از بین رفت. کار یک وقتی بجائی رسیده بود که روزی سه تا چهار تا وزیر حتماً شرفیابی داشت. مرحوم هویدا هم خوشش میامد که اینها را هم بفرستد پیش اعلیحضرت که اطمینان پیدا بشود که او هیچ نظری در کار ندارد، به اینکار معتقد بود. ولی کار بجائی رسید که از کارهای دیگرشان مانده بودند. دستور دادند که وزراء دیگر شرفیابی مرتب ندارند مگر وقتی که لازم باشد که آنها را بخواهند و این بود که خودشان دیگر تقاضا هم نمیتوانستند بکنند، مگر خودشان بخواهند اواخر. اما معذالک به یک کارهائی گاهی اوقات رسیدگی میکردند که مثلاً یک مدیر کل باید رسیدگی بکند حتی نه تنها وزیر حتی مثلاً یک مدیر کل باید رسیدگی بکند، این اندازه به جزئیات وارد میشدند صرف وقت میکردند که البته صحیح نبود ولی خب متأسفانه این عادت شده بود دیگر روال روزانه بود.



# عبدالمجید مجیدی

- دکترای حقوق از پاریس ۱۳۳۱
- معاون نخست وزیر و رئیس دفتر بودجه ۱۳۴۴
- وزیر کار و امور اجتماعی ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱
- وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶
- دبیر کل بنیاد فرح ۱۳۵۷

# عوامل فروپاشی نظام پهلوی از نگاه عبدالمجید مجیدی

- زوال سرمایه اجتماعی
- تضاد منافع دولت و ملت
- بی توجهی شاه به نظام برنامه ریزی
- افزایش درآمد نفت و بی انضباطی مالی
- فرار سرمایه در نتیجه سیاست های اقتصادی
- ناکارآمدی نهادهای کشور

# زوال سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی

- یکدفعه حکومت افتاد دست یکعده ای که از دید یک اکثریت غربزده بودند و ایجاد یک شکافی کرد و این شکاف روز به روز بیشتر شد تا به آخر که این گروهی که حکومت میکنند یک عده آدمهایی هستند که نه مذهب می فهمند نه مسائل مردم را می فهمند نه به فقر مردم توجهی دارند نه به مشکلات مردم توجه دارند. اینها یک آدمهایی هستند که آمدند بر ما حکومت میکنند غاصب هستند یا نمی دانم یعنی درست همانطوریکه هندی ها به انگلیس ها نگاه می کردند.
- مسئله مملکت ما اینست که مردم آنطوری که باید و شاید به عملیات دولت، به اقدامات دولت، به تصمیمات دولت اعتماد ندارند و یک علت اصلیش مسئله فساد است و اگر ما بتوانیم با فساد مبارزه کنیم و فساد را کم بکنیم یا از بین ببریم خیلی بیشتر مردم راضی میشوند تا اینکه بیائیم سیستم چند حزبی را تبدیل به سیستم یک حزبی بکنیم.
- فساد این است که یک عده ای که نزدیک دولت هستند نزدیک مقامات دولتی هستند نزدیک دربار هستند نزدیک خانواده سلطنتی هستند اینها یک بهره گیری در کار و فعالیت شان میکنند که منطقی نیست. حتی برایشان مثال زدم که یک قرار دادی که امضاء میشود یک طرحی که اجرا میشود در بین ۵ تا ۱۰ درصد بعضی مواقع ممکن است از ۱۰ درصد هم بیشتر گیر یک بابائی بیاید که این کار را راه انداخته یا واسطه بوده یا دلال اینکار بوده که این صحیح نیست و اینست که مردم عصبانی میشوند ناراحت هستند از اینکه چنین فسادی در مملکت وجود دارد یا اینکه بچشمشان میبینند اشخاصی یکدفعه میلیونر میشوند یا مالتی میلیونر میشوند بدون اینکه حقشان باشد بدون اینکه کاری انجام داده باشند.

# تضاد منافع دولت و ملت

من بعنوان مثال برایتان میگویم من بخصوص در این سالهایی که در سازمان برنامه بودم خیلی تو مردم میرفتم و خیلی سعی میکردم در شهرهای کوچک حتی مناطق روستائی و این حرفها ببینم تقاضاهای مردم چیست بطرف این تقاضاها بیشتر برویم و جواب اینها را بدهیم . اینها بیشتر تقاضاهایشان در حد ساخت و ایجاد یک قبرستان ایجاد نمیدانم یک درمانگاه ، ایجاد یک فرض کنید که مدرسه، فاضلاب ، مدرسه و این قبیل چیزها بود در حالیکه این احتیاجات منابع مملکت را بیشتر بطرف چیزهائی میکشید که بازده اقتصادی میان مدت یا کوتاه مدت نمیداشت . برای اینکه شما از نظر اینکه دارید دلاری را که از نفت میگیرید بایستی سرمایه گذاری بشود بعنوان سرمایه ملی اصلی مملکت و بعداً از آن بهره بگیرید برای بهتر شدن شرایط زندگی مردم یک زمانی را میخواست که مردم حوصله بکنند و صبر بکنند که شما بتوانید جواب احتیاجات فوریشان را بدهید . این مسئله ای بود که هیچوقت قابل فهم برای مردم نبود و مسئولین دولتی هم بخودشان خیلی زحمت نمیدادند که این توضیح بدهند یا تفهیم بکنند یا اگر میخواستند تفهیم بکنند کسی از آنها گوش نمیکرد و در نتیجه اینطرف یک عده ای مشغول ساختن یک بناهائی بودند که برای آینده مملکت مفید بود آنطرف یک گروه کثیری که نتیجه فوری و روزمره اش را میخواست .



# ✓ بی توجهی شاه به نظام برنامه ریزی

- هنوز دوره برنامه سوم شروع نشده یک دفعه انقلاب سفید و یا انقلاب شاه و ملت صورت گرفت که اصلاً هیچ چیزیش توی کادر برنامه نبود. پس اعلیحضرت که ظرف سه ماه که تغییر عقیده ندادند. پس این در فکرشان بود منتهی اصلاً برنامه سوم را ما کاملاً جدا از آن دیده‌ها مطرح کردیم. نشان میدهد پس در برنامه سوم هم بجز یک جلسه ای که آمدند سازمان برنامه و اصول برنامه سوم برایشان توضیح داده شد ایشان هم یک مقداری چیز فرمودند راهنمایی های کلی ، تقریباً چیز دیگری وجود نداشت. یعنی اعلیحضرت از برنامه چهارم بود که بیشتر وارد این process تهیه برنامه و تفکر راجع به آینده شدند. و تا برنامه سوم تقریباً میشود گفت که چیزی نداشتند حتی قبول هم نداشتند. اصلاً
- برنامه سوم را ما شروع کردیم پنج ماه بعدش انقلاب شش بهمن صورت گرفت و اعلام آن شش اصل انقلاب که اصلاحات ارضی عمده ترینش بود. خوب در یک مملکتی که میخواهد اصلاحات ارضی بشود از شش ماه قبل یک سال قبلش بایستی حداقل از نظر بودجه ای از نظر برنامه ریزی ، از نظر تامین اعتبارات و وسایل اجرای آن آمادگی حاصل میشد. در حالیکه ، خوب ، برنامه تصویب شده بود یک دفعه یک تغییر عمده در تمام شئون بوجود آمد بوسیله اصول ششگانه انقلاب شش بهمن که بعداً هم اصول خیلی زیاد شد.
- وزارت جنگ می نوشت که ما امسال برای مخارجمان اینقدر اعتبار احتیاج داریم و این هم بتصویب رسیده و منظور بکنید. در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گرفتیم مگر اینکه برویم با آنها صحبت بکنیم بگوئیم یک مقدار بیائید تعدیل بکنید نمی توانیم جواب بدهیم. حضور اعلیحضرت میرفتیم اعلیحضرت تایید میفرمودند که این کار را بکنید یک خرده دست به سرشان بکنید که طوری زمان بندی بکنید که قابل پرداخت باشد. یک مقدار تصمیمات میگویم گرفته میشد بدون اینکه implication و اثر مالی اش را دقیقاً سنجیده باشیم و در برنامه بودجه پیش بینی کرده باشیم. و این یک مسئله یعنی دائمی بود هیچوقت سازمان برنامه از این گرفتاری خلاصی نیافته و نجات پیدا نکرد.

# ✓ بی توجهی شاه به نظام برنامه ریزی

یک جلسه ای بود که در حضور اعلیحضرت داشتیم که در آنجا مسائل کلی مطرح بود و شاید اقتصادی مثل اینکه . موقعی که جلسه تمام شد ، در آن جلسه اعلیحضرت فرمودند که من تصمیم گرفتم که دو اصل دیگر به انقلاب اضافه بکنم . شماره شان هم اصل هفدهم اصل هیجدهم چه بود؟

یکی اش این بود که بایستی تامین اجتماعی به همه مردم تسری پیدا بکند یعنی حتی کشاورزان را هم شامل بشود . تامین بحساب تامین اجتماعی بود . یکی دیگرش هم راجع به یک چیز بهداشتی بود چه بود ؟ راجع به social security بود؟ بیمه های اجتماعی بود که از نظر درمانی مثل اینکه یک گسترش پیدا بشوند. دقیقاً خاطر من نیست . دو تا اصل بود. که گفتند . از در جلسه شورای اقتصاد که میامدیم بیرون ، اعلیحضرت بمن یک کسی به من گفت ، رئیس چیزشان گفت : اعلیحضرت فرمودند بروید آنجا شرفیاب بشوید. من رفتم اعلیحضرت اطاق پهلوی ایستاده بودند ، و به من فرمودند که شما بروید و همین الان اعلام بکنید که این دو اصل به انقلاب اضافه شده و توضیحاتش هم بدهید. من آمدم بیرون دم در کاخ نیاوران مخبرین و این حرفها ایستاده بودند ، با من مصاحبه کردند ، چون آنها میدانستند که مرا نگهداشتند لابد یک اوامر جدیدی بدهند ، برایشان توضیح دادم که این دو اصل به انقلاب اضافه شد که یکی اصل چیز است تعمیم بازنشستگی به همه . و دومش هم در زمینه بحساب بیمه های اجتماعی ، تامین اجتماعی، یک چیز جدیدی بحساب یک بهره گیری جدیدی است یک کمک های بیشتری کمک ها و سیستم بحساب حمایتی کاملتری برقرار بشود . به هر صورت این مسئله سیستم بازنشستگی عمومی خوب خیلی میبایست actualite خیلی دقیق میشد که این . ولی تصمیم اش را گرفتند فرمودند من هم اعلام کردم .

# ✓ بی توجهی شاه به نظام برنامه ریزی

هر کدام از این بخش ها ، هر کدام از این وزارتخانه ها ارتباط مستقیم داشتند و میرفتند تمام مسائلمان را به عرض اعلیحضرت میرساندند ، همه شان سعی کرده بودند که به اعلیحضرت بگویند که ما میتوانیم ، اگر پول به ما بدهید ما میتوانیم اجرا کنیم . ما در سازمان برنامه رفتاری مان چه بود؟ رفتاری مان ایجاد آن تعادل و توازنی بود که اگر ما نتوانیم آن پایه های اصلی را حفظ بکنیم و متعادل و هماهنگ با هم بکنیم نتیجه خیلی ممکن است نامطلوب دربیاید . لذا ما آن هماهنگی و تعادل و توازنی که میبایست بین سکتورها و بخش های اقتصادی و اجتماعی وجود داشته باشد را به آن توجه میکردیم و یک نوع تعادل و توازنی از نظر مجموع اقتصاد مملکت که آن را این عاملین طرح ها و برنامه ها نمیدیدند و بنظرشان میامد که ما داریم جلوی کار آنها را میگیریم .

# ✓ بی انضباطی مالی

ببینید مسئله اینستکه همانطوری که قبلاً هم صحبت کردیم این برخورد صحیح با مسئله وجود نداشت و سعی میشد راه حل ها از یک طریقی پیدا بشود که خیلی قابل توجیه نبود . بعنوان من مثال به شما بگویم ، همین مسئله تورم قیمت ها بحثی که ما داشتیم که خیلی ایجاد ناراحتی هم کرد . خیلی هم عصبانیت ایجاد کرد و این حرفها ، این بود که من بعنوان مسئول سازمان برنامه میگفتم که آقا اگر شما می خواهید قیمتها بالا نرود جلوی تورم را بگیرید. یعنی دولت کمتر خرج کند. آنجائی است که دولت دیگر پول میریزد توی بازار و در نتیجه قیمتها میرود بالا. اگر شما واقعاً نگران بالار فتن قیمت ها هستید دولت نباید اینقدر پول بریزد توی بازار. در نتیجه با آمار نشان میدادم که حجم بحساب مصرف عمومی مصرف دولتی چقدر سریع رشد کرده و در نتیجه تولید و عرضه کردن کالاها و خدمات چقدر محدودیت داشته و در نتیجه چرا اینقدر قیمت ها بالا رفته و تورم ایجاد شده . این بحث را متاسفانه کسی گوش نمیداد.

و به دعوا و به بغض و به ناراحتی کشیده میشد برای اینکه این لازمه اش این بود که بعضی از طرح های عمرانی یک خرده جلویش گرفته میشد . یا اینکه بعضی بودجه های جاری وزارتخانه ها میبایستی محدود میشد یا اینکه بعضی از برنامه هائی که دستگاههای دولتی داشتند بایستی این را یک مقداری تعدیل میکردند. چون نمیخواستند بکنند در نتیجه میرفتند دنبال یک راه حل دیگری ، می گفتند ، نخیر این که باز تئوری اقتصادی برای ما میگوئی. میشود رفتش کسی گرانفروشی میکند را گرفتش انداختش توی زندان یا نمیدانم مامورین کنترل قیمت بگذاریم که اینها اینقدر گران نفروشد به مردم .

## ✓ بی انضباطی مالی

- بعد از این جریان افزایش شدید قیمت نفت که همه نظم هائی را که ظرف سالهای سال با زحمت نشسته بودیم برقرار کرده بودیم و ارتباطاتی بوجود آورده بودیم همه را به هم ریخت . بعلت اینکه یک دفعه پول سرشاری ریخته شد توی مملکت و تمام نظم ها را بهم ریخت .
- مسئله اینستکه ما در سازمان برنامه این گرفتاری چون همیشه با آقای اصفیاء صحبت که میکردیم وقتیکه درآمد نفت قرار بود بالا برود ما وحشتمان میگرفت چون همیشه بیش از آنچه که عملاً درآمد اضافی میشود تعهدات اضافه میشد. یعنی پیش از اینکه حتی اعلام بشود که قیمت چیست ، تعهدات و بحساب اعتبارات لازم تقاضا شده بود لذا همیشه درگیر این بودیم چه جوری جواب تقاضاها را بدهیم . لذا درست که درآمد اضافه میشد ولیکن همیشه ما بدهکار بودیم و عقب بودیم و فاصله بحساب اعتبارات طرح ها ، اعتبارات مورد درخواست با آنچه که ما عملاً میتوانستیم جواب بدهیم خیلی زیادتر بود . و همیشه این مشکل را داشتیم دیگر.
- کل برنامه پنجم ، قسمت اول سکتور دولتی اش در موقعی که من رفتم به سازمان برنامه بود هزار و پانصد و شصت و خرده ای میلیارد ریال ، و تقاضاهائی که به ما رسیده بود برای تجدید نظر برنامه از چهار هزار و هشتصد میلیارد ریال شده بود مثل اینکه . میدانید اصلاً غیر قابل تصور بود که یک برنامه ای در این حد بتواند توسعه پیدا کند و درست اجرا بشود در ظرف مدت کوتاهی که برای ما باقی مانده بود.

# فرار سرمایه در نتیجه سیاست های اقتصادی

من از ابتدا مخالف بودم با مسئله گسترش مالکیت صنعتی چون طبیعی بود که طبقه کارگر ایران که قدرت خرید سهم ندارد. آنقدر صرفه جوئی ندارد که بتواند **save** بکند که **investment** بکند در کار سرمایه گذاری بکند در کار خرید سهام . آن بود که به نظر من یک خرده چیز بود و عملاً هم قسمت عمده ای از فروش این کارخانجات به دولت بود که بنظر من کار ناصحیحی بود و یک مقدار زیادی هم کمک کرد به فرار سرمایه . برای اینکه این پولی که وقتی که صاحب سرمایه ای یا صاحب صنعتی مجبور میشود چهل درصد یا پنجاه درصد سهامش را بفروشد به دولت پولش را نقد بگیرد ، خوب این دیگر چه کارش بکند؟ دو مرتبه سرمایه گذاری بکند دو مرتبه همین گرفتاری را داشته باشد؟ خوب آن را از مملکت میاورد بیرون دیگر. یعنی بنظر من یک برنامه ای بود که خواسته یا ناخواسته موجب مقدار زیادی فرار سرمایه از ایران شد و این مقدار زیادی بنظر من در روحیه ای که بوجود آورد که بایستی از مملکت رفت و از مملکت سرمایه را باید برد بیرون، کمک کرد . و طبعاً به یک طریقی به این انقلاب کمک کرد .

# ناکارآمدی دولت

- یک مسئله دیگر هم مسئله عدم هماهنگی در سطح دولت و دستگاه اجرایی بود. اگر فرض کنید نخست وزیر مملکت کسی که بحساب رئیس قوه مجریه است، مسئولیت داشت و جوابگو بود که این کارها باید هماهنگ بشود و حرفش را دستگاهها می خواندند خیلی کارها منظم تر انجام میشد تا اینکه نخست وزیر اسماً نخست وزیر باشد عملاً تمام تصمیمات در سطح بالاتری گرفته بشود و عملاً سطح بالاتر غیر مسئول باشد. میبینید نمیشود. یعنی ما یک گرفتاری بحساب بنیادی داشتیم.
- یک جایی که یک وقتی ترکی که حاصل میشد یک شکافی که حاصل میشد، یک شکستی که حاصل میشد تمام برمیگشت روی شخص شاه. در نتیجه این همه چیز بهم ریخت برای چه؟ برای همین که آن انعطافی که میبایست وجود داشته باشد، یک مسئولیتی زورشان را بزنند کارشان را بکنند، اگر موفق نشدند بروند یک گروه دیگری بیاید روی کار که آنها سعی کنند که چیز بکنند. این انعطاف از بین رفت و تبدیل شد به یک نوع خشکی و سختی.
- نهادهای مملکت درست کار نمیکرد. بنیادها درست کار نمیکرد یعنی مجلس یک مجلس واقعی اینکه طبق قانون اساسی عمل بکند نبود. دادگستری مان یک دادگستری ای که آنطور که به اصطلاح قانون اساسی مستقلاً و با قدرت عمل بکند نبود. دولت مان که قوه مجریه بود آنطوری که باید و شاید قدرت اجرایی نداشت. توجه میکنید؟ این فرمها این بنیادهایی که میبایست عمل بکند. این institution هائی که بایستی عمل بکند و در نتیجه آن حالت اعتماد و گردش منطقی امور را بدنبال خودش داشته باشد وجود نداشت دیگر. در نتیجه آن تغییر گروهی که در دولت باید وجود داشته باشد، گاهگداری یک گروهی بروند دیگری بیایند وجود نداشت. آن اعتمادی که مردم بایستی به دستگاهها داشته باشند وجود نداشت.

# غلامرضا مقدم

- دکترای اقتصاد از دانشگاه استنفورد
- معاون وزیر بازرگانی ۱۳۳۹
- معاون بانک مرکزی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲
- مشاور صندوق بین المللی پول ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۹
- قائم مقام و معاون سازمان برنامه ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲



# عوامل فروپاشی نظام پهلوی از نگاه غلامرضا مقدم

- تضعیف قانون اساسی
- انقلاب سفید و اصلاحات ارضی
- بی توجهی به هشدارهای کارشناسی
- بی اعتقادی شاه به برنامه ریزی
- بی انضباطی مالی
- ناکارآمدی دولت
- بی توجهی به اولویت های اصلی کشور
- بی توجهی به سرمایه انسانی و آموزش و پرورش

# تضعیف قانون اساسی

دلیل اصلی من [برای استعفا] این بود که من از موقعی که در سازمان برنامه بودم و برخوردها و اصطکاک هائی را که ابتهاج با شاه داشت می دیدم به این نتیجه رسیده بودم که یک آدمی مثل من که اصولی است مطلقاً نمیتواند در رژیم شاه وزیر باشد برای اینکه شاه وزراء را غالباً احضار میکرد و برخلاف قانون اساسی به آنها دستور میداد. من عقیده داشتم شاه نبایستی به وزراء دستور بدهد برای اینکه نخست وزیر مملکت مطابق قانون اساسی مسئول است در مقابل مجلس، و وزراء هم در مقابل مجلس مسئول هستند. خوب اگر من وزیر میشدم طبعاً یکی از دوچیز بود یا بایستی از شاه دستور گرفته و اجرا میکردم که خلاف اصول بود، یا اینکه اصطکاک و درگیری شدید ایجاد میشد که آنها نمی خواستم در آنموقع داشته باشم. بنابراین به این نتیجه رسیده بودم که تا زمانیکه رژیم شاه در ایران برقرار است من هیچگاه نباید پست وزارت را قبول کنم.

# ✓ انقلاب سفید و اصلاحات ارضی

برای اینکه من از ابتدا در شاه یک چیزی میدیدم که خیلی من را رنج میداد و آن این بود که تمام اظهارات و بیانات و عملیاتش غیرواقعی و غیرصادقانه بود. هر کاری که میکرد جنبه تظاهر و تزویر و عوام فریبی داشت. فساد ناشی از دور و اطرافیان را هم از موقعی که در سازمان برنامه بودم میدیدم. تأسف آور بود که شاه یک برنامه اصیل خیلی عالی را که اصلاحات ارضی بود چطور منحرف کرد و در دست خودش گرفت و تبدیلش کرد به هیچ. یعنی آن چیزیکه او پیاده کرد افتضاح بود، چرا؟ برای اینکه یک نظام کشاورزی سابق که ارباب و رعیتی بود و در عین تمام عیب هائی که داشت و من شدیداً خودم با آن مخالف بودم ولی بهر حال یک نظامی بود که کار میکرد. بالاخره این مالک هر قدر هم بد بود یک نقش اقتصادی مسلمی را انجام میداد آن عبارت از نقش مدیریت و سرمایه گذاری در دهات بود. چاه میکند، تا اندازه ای نقش اعطاء کننده اعتبار کشاورزی به کشاورزان را ایفاء میکرد، بذر میداد، کود میداد و غیره. وقتی مالک را برداشتی بایستی جانشین او یک دستگاهی میشد که به زارعین خدمات کشاورزی و کود شیمیائی و بذر و سایر کمک های فنی را میداد. هیچکدام از اینکارها را برای این دهاتی که تقسیم شدند نکردند و این زارعین بدبخت را به حال خودشان رها کردند. این امر باعث شد که در عرض ۱۰-۱۵ سال بعد از اصلاحات ارضی وضع کشاورزی ایران شدیداً خراب شد، آن سیاستها و عملیات غلط که در وزارت اصلاحات ارضی در وزارت کشاورزی انجام شد بکلی کشاورزی ایران را منهدم کرد و در نتیجه قسمت عمده جمعیت روستائین متوجه شهرها شد و این ناراحتی های اجتماعی و سیاسی که بعداً ایجاد شد مقدار زیادیش مربوط به همین بود. من وقتی اینها را می دیدم معتقد میشدم که شاه در عملیات و کارهایش بخصوص در مسئله اصلاحات ارضی صداقت ندارد. این باصطلاح انقلاب ششم بهمن و اصول انقلاب و غیره فقط یک تاکتیک سیاسی بود که مخالفین از جمله امینی و جبهه ملی و کمونیست ها را خنثی کند و بعد هر کاری دلش میخواهد بکند.

# بی توجهی به هشدارهای کارشناسی

من خیال میکنم که آقایان خداداد فرمانفرمایان و سیروس سمیعی و مسلماً دیگران هم بودند که در همین زمینه ها فکر میکردند و بهمین دلیل هم بود که سه نفر از ما موقعی که من در بانک مرکزی بودم یک نامه خطاب به شاه نوشتیم و نسبت به خرابی اوضاع و دورنمای نامساعد مملکت اظهار نگرانی کردیم و از او خواستیم که عاجلانه برای رفع پاره ای از مشکلات تصمیم بگیرد.

ما یک نامه نوشتیم که متأسفانه من الان کپی آن را ندارم ولی اگر اشتباه نکنم همان اوایلی بود که من به بانک مرکزی رفته بودم و نامه را من و خداداد فرمانفرمایان و مهدی سمیعی نوشتیم و از طریق آقای علاء وزیردربار برای شاه فرستادیم و در آن گفتیم که وضع خیلی خراب است، نابسامانی های شدیدی هست، فساد خیلی زیاد است و منابع مالی دولت بجاهائی که اولویت دارد نمیرود. طرحهائی که وزارتخانه ها اجرا میکنند بی بند و بار است و حیف و میل خیلی زیاد است و یک پیشنهادهای مشخصی دادیم برای جلوگیری از این نابسامانی ها که البته او هیچ ترتیب اثر به آن نداد.

آقای حسین علاء آنموقع وزیر دربار بود. بنابراین من فکر میکنم آقای مهدی سمیعی و خداداد فرمانفرمایان لاقلاً در این زمینه با من توافق داشتند. فکر میکنم دکتر سیروس سمیعی هم بهمین نظرات را داشت که شاید بهمین دلیل تصمیم گرفت که از خدمت دولت برود کنار و تقریباً چندماه قبل از اینکه من از بانک مرکزی استعفا دادم او هم از معاونت وزارت دارائی استعفا داد. من هم وقتی که امینی رفت و دولت علم آمد دیدم که ماندن من در بانک مرکزی دیگر هیچ فایده ای ندارد و میدانستم که حتماً بانک مرکزی تحت فشار قرار خواهد گرفت. بنابر این من استعفا دادم و بعداً در صندوق بین المللی پول شروع به کار کردم.

# ✓ بی توجهی به هشدارهای کارشناسی

به موازات تهیه مقدمات برنامه پنجم، درگیری های خیلی شدید با دولت و شاه در کار بود. این موقعی بود که شاه شروع کرده بود به بالا بردن هزینه های نظامی از جمله خرید تسلیحات از خارج بمیزان فوق العاده زیاد و فشار مالی روی بودجه دولت زیاد شده بود و دوباره همان فشارهای تورمی آخر دهه ۱۹۵۰ داشت در اوایل دهه ۱۹۷۰ نمایان میشد. درآمد نفت هم علی رغم اینکه افزایش یافته بود به آن سرعتی که شاه هزینه های دولت را توسعه میداد بالا نمیرفت. مجدداً یک کسر بودجه شدیدی بوجود آمده بود. وضع موازنه ارزی کشور هم دچار کسری شده بود. درآمد ارزی کشور از صنعت نفت از حدود ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۵۹ به حدود ۲ میلیارد دلار رسیده بود ولی معذالک برای جبران کسری ارزی دولت مقادیر معتناهایی وام از بانکهای خارج میگرفت. در اواخر سال ۱۳۵۰ که بودجه کل کشور برای سال ۱۳۵۱ در مراحل نهائی تهیه و تصویب بود، یک کسربودجه عظیمی برای این سال و نیز در دوران برنامه پنجم (سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷) نمایانگر شده بود. همچنین عدم تعادل های زیادی در اقتصاد کشور به سرعت نمایان شده بود.

در اواخر سال ۱۳۵۰ که بودجه سال آینده کل کشور تهیه میشد، یک گزارش مقدماتی نیز از دورنمای وضع اقتصادی، مالی و اجتماعی کشور در دوره برنامه پنجم عمرانی کشور توسط همکاران ما در سازمان برنامه تهیه شد. این گزارش که مستند به یک سری ارقام و آمار و اطلاعات کامل بود تصویر بسیار بدی را از وضع اقتصادی و مالی و اجتماعی کشور در سالهای آینده ارائه میداد. هدف ما این بود که این گزارش ابتدا در هیئت عالی برنامه که به ریاست نخست وزیر تشکیل میشد مطرح شود و بعداً در شورای اقتصاد در حضور شاه خوانده شود. دکتر آبادیان و چند نفر دیگر از متفکرین سازمان برنامه خیلی برای تهیه این گزارش زحمت کشیده بودند. البته گزارش خیلی انتقادی بود و در آن برای اولین بار در یک گزارش دولتی آمده بود که اگر روندها و نابرابری ها و عدم تعادل های چند سال گذشته ادامه پیدا کند در چند سال دیگر مسلماً یک " انفجار اجتماعی و سیاسی " در ایران بوجود خواهد آمد. در گزارش از اینکه طی دوران برنامه سوم و چهارم به مسائل اجتماعی، آموزش و پرورش، بهداشت، درمان، رفاه روستائی و امثال آن توجه کافی مبذول نشده بود سخت انتقاد شده بود.

# ✓ بی توجهی به هشدارهای کارشناسی

من گزارش را خودم به دقت خواندم و یک تغییرات مختصری هم در آن دادم. بعد گزارش را بردیم در هیئت عالی برنامه و در حضور نخست وزیر مطرح کردیم. وقتی گزارش را آنجا مطرح کردیم آقای هویدا از لحن گزارش که خیلی انتقادی بود خوشش نیامد و گفت که گزارش را اصلاً قبول ندارد چون همه اش جنبه ی منفی و انتقادی دارد و پیشرفتهای هنگفتی که مملکت در این سالها کرده نادیده گرفته است و گزارش بایستی بکلی اصلاح شود. من در آن جلسه چیزی نگفتم ولی بعد از جلسه به آقای هویدا گفتم که شما ایرادتان به این گزارش چیست؟ کجای این گزارش غلط است بفرمائید اصلاح کنیم. ولی به صرف گفتن اینکه گزارش بدرد نمی خورد کمک نمیکند و موجب دلسردی کارشناسان سازمان برنامه میشود. گفت، " شما این گزارش را بیانداز دور و خودت یک گزارش خوبی که بشود به اعلیحضرت ارائه داد تهیه کن." من مجدداً به ایشان گفتم که این گزارش را قبلاً خوانده ام و عقیده دارم گزارش بسیار خوبی است. قسمت عمده ای از مشکلات مملکت را مطرح میکند و این مشکلات بایستی مطرح بشود. ضمناً اضافه کردم که کارشناسان سازمان برنامه نمی گویند که این وقایع ناگوار حتماً اتفاق خواهد افتاد. بلکه میگویند اگر روندهای نامطلوب فعلی ادامه پیدا کند وضع بد خواهد شد و منظورشان اینست که یک چاره جوئی کنیم که این اتفاقات پیش نیاید. بهرحال هر قدر آقای هویدا اصرار کرد که من گزارش را تغییر بدهم قبول نکردم. گفتم اگر ایرادهای مشخصی هست، اگر ارقام و آمار گزارش غلط است بفرمائید اصلاح میکنم.

بالاخره آقای هویدا اوقاتش تلخ شد و گزارش را پس داد و گفت، " من که این را در شورای اقتصاد مطرح نمیکنم اگر میخواهی تو خودت بیا مطرح کن حضور اعلیحضرت." گفتم من میایم مانعی ندارد اگر شما بفرمائید من میایم. گفت، " خیلی خوب".

# ✓ بی توجهی به هشدارهای کارشناسی

خبر دادند که فلان روز جلسه شورای اقتصاد است و گزارش مقدماتی برنامه پنجم و بودجه سال ۱۳۵۱ کل کشور مطرح است. من رفتم در جلسه ای که با حضور شاه تشکیل میشد. شاه پرسید، "دستور جلسه امروز چیست؟" آقای هویدا گفت گزارش مقدماتی برنامه پنجم و بودجه سال ۱۳۵۱ کل کشور مطرح است و اگر اجازه میفرمائید مقدم این گزارش را مطرح کند؟ شاه هم گفت خیلی خوب. من شروع کردم به خواندن گزارش. پس از اینکه یکی دوصفحه خواندم و رسیدم به قسمت های انتقادی گزارش یک دفعه شاه گفت، "اینها چیست؟ این حرفها چیست؟ این مطالب چیست؟ باز این اکونومیست های ما نشسته اند و این مطالب مزخرف را میگویند راجع به مملکت و تمام پیشرفت های مملکت را نادیده میگیرند و بدبینی و یأس ایجاد میکنند. اصولاً کی به شما گفته این چیزها را بنویسید؟ اینها چیست؟ گفت، "نه اصلاً لازم نیست شما وارد این مسائل بشوید و ما خودمان میدانیم که چه کار کنیم. این کمبودهای مالی را هم شما دارید و در این گزارش به آن اشاره کرده اید مهم نیست. بله ما میدانیم کمبود مالی داریم ولی ما خودمان همه اینها را درست می کنیم. درآمد نفت ما از حدود دو میلیارد دلار فعلی بزودی به پنج میلیارد دلار خواهد رسید و این تمام گرفتاریهای شما را حل میکند. من همه چیز را خودم مراقب هستم و شما فقط بکار خودتان مشغول باشید و به اینکارها کار نداشته باشید." گفتم اجازه بفرمائید بقیه گزارش را بعرض تان برسانم. گفت، "خیلی خوب". من مجدداً شروع کردم به خواندن گزارش ولی یکی دو صفحه دیگر که خواندم شاه مجدداً گفت، "اینها چیست؟ من که به شما گفتم که من کمبودهای مالی شما را تأمین میکنم شما لازم نیست نگران باشید." من دیدم ایشان به نکات اصلی گزارش توجه نمیکند، همه اش صحبت از کمبود مالی میکند در صورتیکه ما یک چیزهای دیگر داریم میگوئیم. میگوئیم عدم تعادل در وضع اقتصادی و اجتماعی مملکت دارد بوجود میاید ولی ایشان همه اش فقط صحبت از پول و درآمد بیشتر میکنند. من به ایشان گفتم اگر شاهنشاه اجازه بدهید مطلبی را که میخواهم بعرض تان برسانم اینستکه مسئله ما فقط مسئله پول نیست که برویم مثلاً با قرض گرفتن از خارج تأمین کنیم یا اینکه درآمد نفت افزایش پیدا کند. مسائل اساسی مطرح شده در گزارش مربوط به اولویت های مملکتی است که باید یک تغییر اساسی در آنها داده شود. داشتن منابع مالی اضافی به تنهایی کافی نیست. در حال حاضر ما با فشار تورمی شدید که در اثر افزایش بی رویه هزینه های غیرتولیدی دولتی ایجاد شده مواجه هستیم و این فشارها با فراهم شدن پول اضافی رفع نمیشود چون ما مواجه با کمبود منابع "حقیقی" و نه فقط منابع مالی هستیم. گفت، "منظور از کمبود "منابع حقیقی" چیست؟" گفتم منظور اینست که مثلاً در حال حاضر ما در کشور مواجه با کمبود سیمان هستیم. حدود سالی پنج میلیون تن سیمان تولید میکنیم ولی با این پروژه های مختلف که دولت در دست گرفته در سال احتیاج به ۱۲ میلیون تن سیمان است. گفت، "خوب کمبود آن را وارد میکنیم."

# ✓ بی توجهی به هشدارهای کارشناسی

گفتم مسئله وارد کردن سیمان به این سادگی نیست. بنادر و شبکه حمل و نقل کشور ظرفیت وارد کردن و حمل و نقل هفت میلیون تن سیمان در سال را ندارد و از این بابت دچار تنگناهای شدید هستیم. از بنادر هم بگذریم جاده های کشور کشتش حمل این مقدار سیمان را ندارند. گفت، "خوب بنادر را توسعه میدهیم." گفتم مسئله توسعه بنادر و جاده ها چیزی نیست که یک ساله انجام بشود. از موقعیکه بخواهیم مطالعه طرح توسعه بنادر را شروع کنیم تا وقتیکه در عمل افزایش ظرفیت یک بندر تکمیل بشود لااقل هفت سال وقت لازم دارد. بنابر این اینجا مواجه با یک سلسله تنگناهای شدید فیزیکی هستیم. همه چیز را نمیشود فوراً با صرف پول بیشتر از خارج وارد کرد. کمبود فولاد را یک مقداری میشود وارد کرد ولی باز گرفتاری محدودیت بنادر و جاده ها را داریم. نیروی انسانی ماهر و نیمه ماهر را نمی توانیم از خارج بیاوریم. اصولاً برای همه کارهای مملکت نمیشود خارجی آورد. همین حالا مردم ناراحت هستند که اینقدر زیاد مشاورین و کارشناسان خارجی در ایران هست. بایستی ما آهسته تر برویم و آهنگ هزینه های دولتی را کم کنیم و علاوه بر این منابع مان را از مصارفی که اولویت کمتری دارند بسوی هزینه های با اولویت بیشتر منعطف کنیم. گفت، "مثلاً چی؟" البته من منظورم هزینه های سرسام آور نظامی بود، او هم میفهمید من چه میگویم ولی میخواست من را مجبور کند هزینه های نظامی را ذکر کنم و بعداً بمن حمله کند چون نسبت به هزینه های نظامی خیلی حساسیت داشت. من گفتم ما بعنوان کارشناسان اقتصادی نمیتوانیم اظهار نظر کنیم که اولویت های مملکتی چه باید باشد. آن مقامات عالی سیاسی مملکت هستند که اولویت های مملکت را تعیین میکنند ولی وقتی که تعیین کردند دیگر بایستی در داخل اولویت های تعیین شده رعایت ظرفیت مالی و اقتصادی کشور را نمود، نباید اجازه داد که بین کل تقاضا برای منابع و عرضه آن اختلاف فاحش بوجود بیاید. در اینجا ایشان بلند شد و گفت، "این مهملات و تئوری ها و این حرفها را قبول ندارم و شما اقتصاددان ها نمیدانید چه دارید میگوئید. ما خوب میدانیم چه کار میکنیم و آینده درخشانی برای مملکت در پیش داریم. شما بهتر است این حرفها را بگذارید کنار و به کارهای اساسی تر برسید." بلند شد، رفت و جلسه ختم شد.



# بی انضباطی مالی

برای من حقیقتاً این جلسه بمنزله یک نقطه عطفی بود. پس از آن جلسه به این نتیجه رسیدم که دیگر فایده ندارد یعنی حقیقتاً شاه به برنامه ریزی و انضباط مالی و انضباط برنامه اعتقاد ندارد. معتقد است که هر چه او میگوید باید کاملاً اجرا شود و دیگران در مملکت هیچ نمیدانند و حق اظهار نظر هم ندارند.

یک اشکال دیگرش هم این بود که حتی حاضر نبود که خودش هم اولویت ها را تعیین کند و بعد از اینکه تعیین شد در داخل آن اولویت ها رعایت انضباط مالی و برنامه ای را بنماید کارشناسان سازمان برنامه حتی وارد این نمی شدند که اولویت های مملکت را چرا مجلس تعیین نمیکند؟ چرا مردم را دخالت نمیدهند؟ چرا یک دیکتاتور باید همه تصمیم ها را بگیرد؟ آنها فقط می گفتند حالا اگر هم شاه این اولویت ها را تعیین میکند لاقلاً وقتی که اولویت ها تعیین شد بایستی در داخل منابع مالی و اقتصادی مملکت باشد. یک ایراد فنی و علمی بود. شاه برنامه های عمرانی کشور را خودش تصویب میکرد ولی بعداً آنرا تغییر میداد یعنی به هزینه و طرحها اضافه میکرد. پشت سرهم دستور میداد و این دستورات غالباً متناقض بودند. ما به نخست وزیر و به شاه بطور غیرمستقیم میگفتیم شما یک برنامه را که تصویب کردید دیگر بگذارید اجرا شود و دائماً دستکاری اش نکنید. البته اصلاح و تغییر برنامه اشکالی ندارد ولی اگر یک هزینه ای را اضافه میکنید یک قلم دیگری را کم کنید. اینها هیچوقت کم نمیکردند فقط اضافه میکردند. اگر سازمان برنامه میخواست از یک جا کم کند که تعادل ایجاد بشود رئیس دستگاه دولتی مربوط شدیداً اعتراض و به دربار شکایت میکرد و شاه هم غالباً طرف او را میگرفت. بنابراین از آنموقع من به این نتیجه رسیدم که ادامه کار در سازمان برنامه و دولت ایران بی نتیجه است و کار مثبت و مفیدی در شرایط موجود آن زمان یعنی تحت رژیم شاه نمی توان کرد و از همان موقع تصمیم گرفتم برای خود یک فعالیتی در بخش خصوصی بوجود آورم.

# بی اعتقادی شاه به برنامه ریزی

من فکر میکنم کارشناسان سازمان برنامه و متفکرین در آن آخرهای برنامه چهارم به این نتیجه رسیدند که برنامه ریزی در شرایط موجود ایران مفهومی ندارد.

یعنی میدانید چه بود واقعاً ما به این نتیجه رسیده بودیم که شاه به برنامه ریزی اعتقاد ندارد. تنها دلیلی که سازمان برنامه را نگهداشته بود و منحل نمیکرد این بود که فکر میکرد داشتن دستگاہی به نام سازمان برنامه در انظار خارجی ها ( که او به همیشه خیلی اهمیت میداد ) برای رژیم خودش احترام و ارزش ایجاد میکند و فکر میکرد که این پدیده ای است که آمریکائی ها و بطور کلی دنیای غرب می پسندند و برایش ارزش قائل هستند.

بنابراین گرفتاری اساسی با شاه دوچیز بود: یکی این که اولویت هایش غلط بود که تأکید زیاد روی هزینه های نظامی و طرحهای نمایشی و بیهوده و غیر تولیدی میگذاشت. دیگر اینکه اولویت های تعیین شده توسط خودش هم به یک انضباط فکری و مالی قائل نبود و این باعث میشد که وضع مالی مملکت همیشه خراب بود.

# ناکارآمدی دولت

بطور محسوس نشان میداد که قدرت نخست وزیر و کابینه و بخصوص مجلس کم شده بود و اختیارات مطلق و خودمختاری شاه از هر حیث زیاد شده بود. قبل از اینکه من به خارج بروم یعنی قبل از به اصطلاح "انقلاب شاه و ملت" روی هم رفته اختیارات و قدرت دولت و مجلس بیشتر بود و تا اندازه ای استقلال تصمیم گیری داشتند ولی بعد از جریان به اصطلاح انقلاب ششم بهمن اختیارات و قدرت شاه خیلی زیاد شد. حکومت دکتر امینی البته از این حیث استثنائی بود. چون دکتر امینی خیلی مسائل را رأساً تصمیم میگرفت و به شاه گزارش نمیداد و بعلاوه اجازه نمیداد وزرا بروند تک تک به شاه گزارش بدهند.

بعد از دولت امینی متداول شد که هر کدام از وزرا هفته ای یکبار بروند به شاه گزارش بدهند. امینی اینکار را اجازه نمیداد و فقط شاید وزیر خارجه و وزیر جنگ به شاه گزارش میدادند. ولی بعد از دولت امینی دیگر طوری شد که مجلس عملاً از بین رفته بود و کابینه هم بصورت یک گروه متشکل و مسئول دیگر وجود نداشت و وزرا تک تک از طرف شاه تعیین میشدند و کلیه آنها باید بروند پیش شاه و از شاه دستور بگیرند و اجرا بکنند بدون توجه به ارتباط این دستورها با کار وزارتخانه های دیگر و دستگاههای دیگر مملکت. بنابراین در سیستم تصمیم گیری اغتشاش بود. بطور محسوس وقتی که من پس از شش سال به ایران برگشتم قدرت شاه و خودمختاری او خیلی زیاد شده بود.

# بی توجهی به اولویت های اصلی کشور

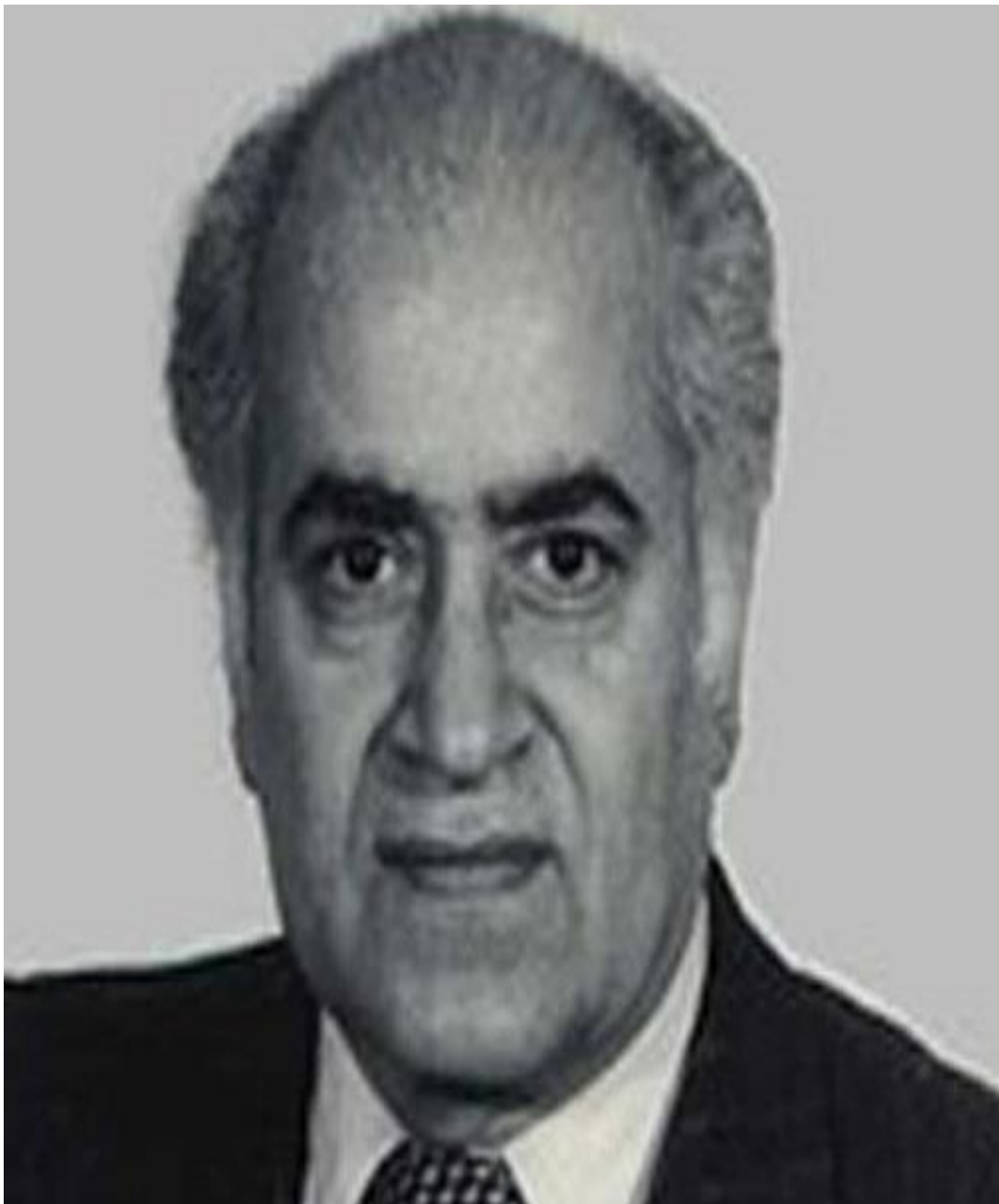
طی ده سال قبل از انقلاب ۱۳۵۷ بودجه ارتش چندین برابر شد و در سالهای آخر به حدود ۱۰-۱۲ میلیارد در سال رسیده بود یعنی یک چیزی در حدود ۸-۹ درصد تولید ناخالص ملی، ولی بودجه ای که به آموزش و پرورش تخصیص داده میشد خیلی کمتر از اینها بود و شاید ۱۰ درصد بودجه ارتش و تسلیحات نمیشد. من اعتقاد دارم که اگر ظرف پنجاه و چند سال رژیم پهلوی اولویت تام و تمام به آموزش و پرورش داده میشد و واقعاً اهتمام کافی برای تربیت و فهمیده کردن مردم بعمل می آمد این فاجعه ای که برای مملکت پیش آمد اتفاق نمی افتاد. بیسوادی و جهل زمینه خوبی برای رشد، برای شیوع بازار عوام فریبان و ریاکاران و متعصب ها فراهم کرد. البته منظور از آموزش و پرورش فقط داشتن کلاس و مدرسه نیست. خود اجازه دادن به فعالیتهای سیاسی، به آزادی مطبوعات، به آزادی بیان و آزادی زبان. اینها خودش یک نوع آموزشی اجتماعی و سیاسی است. اگر این نوع آموزش ها اجازه داده میشد و رهبری سیاسی بوجود می آمد و چشم و گوش مردم باز میشد ممکن بود سرنوشت مملکت امروز طور دیگری بود. به بهداشت عمومی هم توجه کافی نمیشد.

بهداشت هم همان طور بود. مسئله این بود که طبقات پائین مملکت محروم بودند از تمام تسهیلات درمانی. یک عده محدودی طبقه متمول و مرفه به اضافه عده ای کارگرهای کارخانجات بزرگ یا کارمندان دستگاههای دولتی بودند که زیر چتر رفاهی دولت میامدند ولی بقیه مردم مملکت زیر پوشش درمانی نبودند. بطور کلی نسبت به هزینه های رفاهی و درمانی و آموزش و پرورش توجه کافی نمی شد.

# ✓ بی توجهی به سرمایه انسانی و آموزش و پرورش

آن اولویت تامی که آتاتورک در ترکیه به باسواد کردن و آموزش مردم داد در ایران بهیچوجه نشد، یعنی به سرمایه گذاری روی انسانها اهمیت کافی داده نشد. در طی پنجاه و چند سال دوران رژیم سلسله پهلوی یک افراط شدیدی روی سرمایه گذاری فیزیکی، روی ساختمانها یعنی چیزهاییکه فقط بچشم میخورد و نمایشی بود انجام گرفت. در سالهای آخر هم که ارتش بطور وحشتناکی منابع مملکت را جذب میکرد و جایی برای سرمایه گذاری، برای آموزش و پرورش و رفاه و بهداشت و غیره باقی نمی گذارد. ما بطور خیلی واضح میدیدیم که در روستاهای مملکت و در شهرها هم به آموزش و پرورش اعتبار کافی تخصیص داده نمیشد. در این سالهای اخیر که جمعیت زیادی از روستاها به تهران و سایر شهرهای بزرگ هجوم آورده بودند در اول مهر مدارس باز میشد برای بچه های دوره ابتدائی جای کافی در دبستانها نبود. در این اواخر مسئله به پارتی بازی و متوسل شدن به این و آن کشیده شده بود. مثلاً راننده من که بچه اش را میخواست مدرسه بگذارد بمن متوسل میشد که مثلاً به فلان مدرسه در فلان جای شهر دستور داده بشود که بچه های او را قبول کنند. کلاسهای درس که باید کوچک باشد و به بچه ها برسند غالباً ۸۰ و گاهی ۱۰۰ تا بچه ابتدائی را در یک کلاس میزیختند. در این اواخر اغلب دبستانهای تهران شیفتی شده بود یعنی یک دبستان دو تا سه تا شیفت در روز داشت. معلم ها مواجه با کار خیلی زیاد و حقوق کم بودند و این موجبات ناراحتی و عدم آسایش آنها را فراهم میکرد و در نتیجه خوب تدریس نمیکردند.

به نظر من خیلی خیلی بیشتر میبایستی به آموزش و پرورش اولویت داده میشد. اگر قرار باشد انسان فقط به یکی از بزرگترین غفلت های دوران پهلوی اشاره کند همین عدم توجه کافی به آموزش و پرورش است.



## محمد یگانه

- دکترای اقتصاد از دانشگاه کلمبیا
- استخدام در سازمان ملل ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۴
- معاون وزیر اقتصاد ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸
- وزیر مسکن و آبادانی ۱۳۴۸ تا ۱۳۴۹
- مدیر اجرایی صندوق بین المللی پول ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۳
- رئیس بانک مرکزی ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴
- وزیر اقتصاد و دارایی ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷

# عوامل فروپاشی نظام پهلوی از نگاه محمد یگانه

- نقش هویدا در تضعیف دولت و استبداد شاه
- بی توجهی به گزارش های کارشناسی
- بی توجهی به اولویت های اصلی کشور

# نقش هویدا در تضعیف دولت و استبداد شاه

روزی پیش هویدا رفتم به او گفتم، "آقا ما این گرفتاری ها را با این آقا، این آقا، این آقا داریم. شما بعنوان رئیس ما نخست وزیر ممکن است یک جلسه ای ترتیب بدهید و قضاوت بکنید اگر من ناحق میگویم صحیح نیست از لحاظ سیاست شما دولت و غیره بگوئید که نه، به ایشان همین طور صحیح نیست به ایشان بگوئید." ایشان در جواب گفت، "آقا آن عکسی که آنجا می بینی نخست وزیر ایشان هستند من Chef de Cabinet هستم.

شما بایستس بروید مسائلتان را با ایشان مطرح بکنید این مسائل را."

من گفتم، "آقا با قول شما آمدیم اینجا و این مسئولیت را قبول کردیم." و اینها هم مسائلی نبود که برود انسان نسبت به همکاری گرفتاری ها ایجاد بکند و بخصوص که ایشان هم یک مسائلی و یک گرفتاری های دیگری داشت و ناراحت میشد اصلاً تمام مسائل بهم میخورد. بنابراین من به این نتیجه رسیدم که صلاح من اینستکه من هر چه زودتر خودم را از آن جا خلاص بکنم.



# نقش هویدا در تضعیف دولت و استبداد شاه

شاه هم در موقعیتی نبود که مسائل مملکتی را آن اندازه ای که هویدا از آن اطلاع دارد در جریان بوده باشد، با مردم در تماس نبود. یک عده محدود درباری ایشان را احاطه کرده بودند اطلاعاتی که به ایشان میرسید این اطلاعات محدود بود چنان اطلاعاتی بود که فقط برای خوشحالی ایشان بود که اوضاع و احوال مملکت از هر لحاظ خوبست. یک مواردی وجود داشت که به یکیش میتوانیم اشاره بکنم. معمولاً وقتی که به شورای عالی اقتصاد هفته ای یک بار به حضور شاه میرفتیم، قبل از آن یک جلسه مقدماتی وجود داشت که در آنجا مردم یا آن وزیران و افرادی که شرکت میکنند در آن شورا حرفهای خودشان را بزنند و عین همان حرفها در پیش شاه تکرار بشود. و آن وقت اختلافات قبلی بینشان رفع شده باشد. بنابراین نظر بر این بود اگر مطلب جدیدی مطرح بشود در حضور شاه اینها در آنجا حرفی نزنند و بعداً بروند مطالعه بیشتری بکنند. موردی وجود داشت که این جریان را شاه مطرح کرد و ولیان هم پاسخش را داد که خوشایند نخست وزیر نبود آقای هویدا. همان از جلسه که بیرون آمدیم ایشان بلافاصله بازخواست کردند از آقای ولیان که بنا نبود شما این حرفها را بزنید در شورای مقدماتی ما این حرفها را نزنه بودیم. بنابراین حتی به این ترتیب کنترل میشد حرفها ولو اینکه وزرا پشت پرده با شاه تماس داشتند حرف های خودشان را از دید خودشان میگفتند تا اینکه پیش ببرند نظرات خودشان را. پس بنابراین شاه بصورت بی نظر و بیغرض کمتر اطلاعاتی از وضع کشور دریافت میکرد در حالیکه هویدا با تماس زیادی که با مردم داشت، با هوش زیادی که داشت، با مطالعاتی که نه تنها از اوضاع کشور بلکه از کشورهای دیگر از اوضاعی که در خارج میگردد از اینها میکرد بیشتر در جریان اوضاع و احوال بود و میتوانست شاه را کمک بیشتری بکند در فورمه کردن نظراتش و توجه به اولویت ها یا گرفتاریها یا غیره. مملکت ایران از نظر شاه یک مملکت، در زمان هویدا، پیشرفته ای شده بود. در صورتیکه هویدا میدانست بدبختی ها کجاست به دهات میرفت به پائین شهر میرفت به هر جا میرفت. بنابراین یک **contradiction**ی درباره هویدا وجود دارد. هویدا نخست وزیر شده بود اگر شاه نظراتش را قبول نمیکرد ایشان میتوانست برود کنار، این کار صحیحی است، یا این کار صحیحی نیست. و ایشان میبایست این را در نظر بگیرد مسئولیت قانون اساسی دارد در برابر ملت، در برابر تاریخ، در برابر شاه اش. تمام گرفتاریها را زیر فرش کردن این بصلاح نه مملکت بود نه بصلاح خودش نه بصلاح شاه، و دیدیم.

# ✓ بی توجهی به گزارش های کارشناسی

در حدود سال ۱۹۷۵ که بعد از اجرای این برنامه های عمرانی جدید و بالارفتن هزینه های دولت که تورم زیاد شده بود و تب اقتصادی کشور را گرفته بود و هر روز مسئله ای خودش را ظاهر میکرد من از طرف بانک مرکزی بنا به مسئولیتی که در شورای اقتصاد داشتم در شورایعالی اقتصاد و عضو آنجا بودم گزارشی تهیه کردم این را در شورای مقدماتی اقتصاد مطرح کردم که مسائل اقتصادی کشور از چه قرار هستند و چه راه حلی برای حل این مسائل وجود دارد. بطور کلی در چند جمله میتوانیم این پیشنهادات را بگوییم که مطالعاتی که ما کرده بودیم به این نتیجه رسیده بودیم که منشاء این گرفتاریها از بخش دولتی است از هزینه های بسیار زیادی که بوسیله بخش دولتی میشود و تورم را تشدید میکند از آنجا بوجود میاید و فشاری که دولت به بخش خصوصی آورده و بازاریان و کارخانجات و غیره که قیمت های خودشان را پائین نگهدارند و سوء استفاده نکنند این سیاست بهیچوجه نمیتواند عملی بشود تا موقعی که تورم در اقتصاد کشور وجود دارد و تعادلی بین عرضه و تقاضا وجود ندارد. در این پیشنهادات ما نظرم این بود که تعدیلاتی در بودجه کل کشور لازم است و در عین حال هم بانک مرکزی به سیاست های خودش راجع به تحدید اعتبارات به بخش خصوصی این را ادامه بدهد و چندین پیشنهاد دیگری. وقتی که این گزارش مطرح شد که گرفتاریهای ما کجاست و چه راه حلی وجود دارد در شورای اقتصاد آقای نخست وزیر وقت امیرعباس هویدا گفت دولت در حال پیشرفت سریع است و با هزینه های زیاد دولت این گرفتاریها و تورم و غیره ایجاد میشود و این گرفتاریها از آنجا بوجود آمده. با توجه به تجاربی که در گذشته ما داشتیم بنظر میرسد که این هم یک alarm پست مثل گذشته داده میشود و نتیجه ای که ما خواهیم گرفت اگر چنانچه صبور باشیم اینها میگذرد و با این سیاستی هم که دولت دارد مسائل حل خواهد شد. " البته در این گزارش ما هم حتی پیش بینی کرده بودیم که تورم به چه ترتیبی بالا خواهد رفت و پیش بینی کرده بودیم که این ممکن است تا آخر سال به حدود ۳۰ درصد برسد از حدود ۱۵،۱۶ درصد فعلی یعنی در عرض شش ماه این تورم دو برابر خواهد شد. ایشان بنابراین فکر کردند که عملاً ممکن است ما این alarm که میدهیم شاید بجا نباشد و بنابراین با اشاره به گذشته گفتند که همان سیاست هائی که داریم با آنها میتوانیم برویم جلو. وقتی که من جواب نامساعدشان را شنیدم بلافاصله به ایشان گفتم که جناب نخست وزیر این وظیفه من بعنوان یک عضو این شورا این بود که این مسائل را در حضورتان مطرح بکنم و چون مسئولیت مشترک داریم از این لحاظ و این گرفتاریهایی که پیش آمده و روز بروز این گرفتاریها تشدید خواهد شد. و بنابراین من به وظیفه خودم عمل کردم حالا مسئولیت با خود شماست. ایشان از حرف من ناراحت شدند و باصدای بلندی گفتند، " نه شما نمیتوانید رفع مسئولیت از خودتان بکنید در همان موقع من کاغذهائی که داشتم گزارشهایی که داشتم اینها را جمع کردم و صندلی خود را پس کشیدم که معنایش این بود که دیگر من حاضر نیستم در این مذاکرات شرکت بکنم و از اینجا هم که بروم بیرون استعفای خودم را خواهم داد. و ایشان که این حس را کردند من در حال استعفا دادن هستم گفتند، "چرا به این ترتیب شما قهر میکنید و غیره و فلان. پیشنهادات شما که هنوز رد نشده فقط داریم بحث میکنیم و اینها بایستی ببریم پیش شاهنشاه در حضورشان مطرح بکنیم و ببینیم که ایشان چه میفرمایند."

# ✓ بی توجهی به گزارش های کارشناسی

حضور نخست وزیر و چند نفر دیگر پیش شاه که رفتیم و مسئله را مطرح کردیم شاهنشاه بطور کلی تجزیه و تحلیل های ما را قبول داشتند و در عین حال پیشنهاداتی که داده بودیم هفت هشت تا اقدامی که بانک مرکزی میتواند انجام بدهد در جهت بهبود اوضاع آنها را هم تأیید فرمودند که اینها را بانک مرکزی انجام بدهد ولی این اقدامات کافی نبود می بایستی وزارت دارائی، سازمان برنامه و دستگاههای دیگر اقتصادی کشور هم کارهایی میبایستی انجام بدهند. نسبت به آنها هم که اینها پیشنهادات مهمتری بودند، فرمودند، "اینها مورد مطالعه و رسیدگی قرار بگیرد." و نسبت به تورمی که گفته بودیم که این به چه میزانی خواهد رسید ایشان بلافاصله به نخست وزیر دستور دادند که، "ما دستور میدهیم دولت این تورمی را که اقتصاددانهای ما به این نتیجه رسیدند بایستی سعی کند به صفر برساند." و شاهنشاه این تصمیم خودش را هم چندین بار در نطق های خودش اعلام فرمودند که، "بله تصمیم ما بر اینست که این کارشناسان برجسته ما اقتصاددانهای برجسته ما این حسابها را کردند ولی ما بایستی سعی بکنیم این تورم صددرصد از بین برود." و نتیجه این دستورات این بود که فشار بیشتری وارد به بخش خصوصی بشود و بازاریان و صاحبان دکاکین و غیره را در ملاء عام بیاورند شلاق بزنند و غیره و موجب نارضایتی های زیاد این طبقه شد. در صورتیکه اقدام اساسی که ما داشتیم بایستی یک تعادلی بین عرضه و تقاضا در اقتصاد کشور بوجود بیاید و منشاء آن هم در بودجه دولت است این به هیچوجه عملی نشد و گرفتاریها ادامه پیدا کرد تا اینکه حکومت آقای هویدا رفت کنار و تورم هم نه تنها به صفر نرسید بلکه همانطوریکه ما پیش بینی کرده بودیم از آن هم گذشت و بیشتر شدت پیدا کرد.

# بی توجهی به اولویت های اصلی کشور

ایشان بطور کلی علاقمند بودند به طرح های به اصطلاح چشمگیر به طرح های بسیار بسیار بزرگ، به طرح هایی با مدرن ترین تکنولوژی ها ولو اینکه این طرح ها هنوز برای ایران اجرای آنها گرفتاری آمیز بود یا سختی هایی داشت و گرفتاریهایی بوجود می آورد. ایشان رشته های معمولی و فعالیت های کوچک را آنطوری که میبایستی به آن توجه بشود در نظر میگرفتند. علاقه به کشاورزی داشتند در کشاورزی هم بفکرشان رفته بود شاید بهترین راه حل کشت و صنعت است باز هم طرحهای بزرگ. در صورتیکه نصف افراد کشور در کشاورزی فعالیت میکردند و کمکی به آنها ممکن بود قدرت تولید اینها را بالا ببرد و تولید کشاورزی را خیلی بالا ببرد. و مدت ها طول کشید که ایشان متوجه شدند کشت و صنعت با آن ترتیبی که در آمریکا وجود دارد به مصلحت ایران نیست.

بنابر این توجه به این قبیل طرح های چشمگیر پیشرفته بزرگ در تمام رشته ها وجود داشت، در transportation و در communication و در صنایع و کشاورزی و در کلیه رشته ها. در حالی که آن احتیاجات حقیقی و روزمره مردم که میبایستی مورد توجه اولیه قرار بگیرد برای اینکه هدف اولیه از تمام این فعالیت ها مردم هستند کمتر مورد توجه ایشان بود و این هم شاید در نتیجه این بود که اطلاعاتی که بدست ایشان میرسید این گرفتاریها و این نکات ضعف و غیره را به ایشان نشان نمیدادند. بنابراین وقتی که ما در ایران کمبودهایی داشتیم مانند کمبود خانه و بهداشت و بیمارستانی و یا مدارس و غیره و فلان و اینها را میبایستی ایجاد بکنیم، حق نداشتیم دنبال چنین طرح هایی برویم با این مخارج با این هزینه های کذائی. باز من برمیگردم به این نکته که چرا شاه با نهایت علاقه ای که به کلیه امور داشت فقط توجهش به این قبیل طرح ها بود. یکی عبارت از این بود که ایران را خیلی پیشرفته نشان بدهد به خارجیها که ایران دارای چنین وسایل و دارای چنین تأسیسات و جاهائیسست و حتی خیل هم علاقه داست هرچه ممکن است در یک مملکت زلزله خیز مانند ایران ساختمانها برود بالا، مرتب هم ایشان روی این تأکید داشتند که ساختمانهای آسمانخراش در ایران بوجود بیاید. بنابراین یکی از این لحاظ بود که ایشان چنین وسایل و تأسیسات و بنا و اینها داشته باشند که برایشان یک پرستیژی بود. ولی از طرف دیگر هم ایشان همانطوری که قبلاً اشاره کردم اطلاعات کافی شاید به ایشان داده نمیشد از طرف سیستم تا نکات ضعفی که در اقتصاد ایران در اجتماع ایران وجود داشت توجهی به آنها نکنند

## ✓ یک روایت تلخ

۱۷ شهریور ، روز بعدش من که روزهای شنبه شرفیاب میشدم پیش شاه میرفتم برای گزارش، در آنجا وضع بسیار ناراحت کننده ای دیدم که ما میرفتیم معمولاً پیش شاه ایشان می آمدند و سرپا گزارش را میخواستند و توضیحاتی نظرات خودشان را می گفتند یا اوامری صادر میکردند و غیره و هر شخص هم پانزده دقیقه نیم ساعت معمولاً وزرا نیم ساعت، یک ساعت وقت داشتند و صحبت میکردند، ولی این دفعه شاه دستور دادند که، " بیائید بنشینید." و فلان، ایشان هم نشستند و بعد تمام فکر و ذکرش روی این مسائل بود.

چرا این وضع بوجود آمده؟ در مقابلش یک کاخی که ساخته بودند این کاخ کاملاً ریخته بوده فکر میکرد که تمام کارگران کشور، دهقانان کشور، انتلکتوئل ها روشنفکران ، بازاری ها و غیره بعد از این همه مملکت ترقیاتی که کرده و زحماتی که ایشان کشیدند همه شان پشتیبان هستند. چطور حالا مردم آمدند و "مرگ بر شاه" میگویند ، مخالف هستند. حالت بسیار ناراحت کننده ای که حتی دیگر از بغض دیگر نتوانستند حرف بزنند و شروع کردند از چشمشان هم ...

# عوامل زوال حکومت ها از نگاه حکیم طوس

نخستین زیدادگر شهریار

سر تخت شاهان پیچد سه کار

ز مرد، منرمند برتر کشد

دوم آنکه بی پایه را بر کشد

به دینار کوشد که بیسی کند

سه دیگر که درنج نویسی کند